

## زندگانی امام ابو محمد حسن بن علی علیه السلام

ترجمه از: موسی خسروی

زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

### بخش اول ولادت و نامها و نقش انگشتی و شرح حال مادر آن جناب

علل الشرائع - باب ۱۷۶ - می نویسد: شنیدم از بعضی مشایخ محله‌ای که حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری سکونت داشتند در سامرا عسکر نامیده می شد بهمین جهت این دو امام را عسکری لقب دادند.

ارشاد مفید - ص ۳۱۵ - حضرت ابو محمد علیه السلام در مدینه در ماه ربیع الاول سال ۲۳۰ متولد شد، مادرش کنیزی بچه‌دار بنام حدیثه بود مدت خلافت آن سرور شش سال بود.

در مصباحین است - روز دهم ماه ربیع الاول سال ۲۳۲ هجری حضرت ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام متولد شد.

دروس - مادرش حدیث نام داشت در ماه ربیع الثانی، در مدینه متولد شد بعضی روز چهارم ماه در روز دوشنبه گفته‌اند.

مناقب - القاب امام علیه السلام صامت، هادی، رفیق، زکی، نقی، کنیه اش ابو محمد آن جناب و پدر و جدش در زمان خودشان مشهور باین الرضا بودند مادرش کنیز صاحب فرزندی بنام حدیث بود فرزند امام منحصر به حضرت قائم عجل الله له الفرج بود دیگر فرزندی نداشت.

### زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۰۹

روز جمعه هشتم ربیع الثانی در مدینه متولد شد. بعضی گفته‌اند در سامرا سال ۲۳۲ متولد شده با پدر خود مدت ۲۳ سال و بعد از پدر مدت امامتش شش سال بود در سالهای امامت ایشان بقیه فرمانروائی معتز که چند ماه بیشتر نشد و بعد از او مهتدی و معتمد پس از پنج سال که از خلافت معتمد گذشت آن جناب از دنیا رفت. گفته‌اند: شهید شد و در سامرا کنار پدرش دفن گردید بیست و نه سال تمام داشت بعضی ۲۸ سال گفته‌اند در ابتدای ماه ربیع الاول مریض شد سال ۲۶۰ و در روز جمعه هشتم همان ماه از دنیا رفت.

کشف الغمّه - محمد بن طلحه گفت: ولادتش در سال ۲۳۱ هجری بود و مادرش کنیزی صاحب فرزند بنام سوسن و کنیه اش ابو محمد و لقبش خالص بود.

در هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ از دنیا رفت بنا بر این بیست و نه سال داشته که با پدر خود ۲۳ و چند ماه بود و پس از پدر پنج سال و چند ماه زندگی کرد آرامگاه آن جناب در سامرا است.

حافظ عبد العزیز گفته: لقب ایشان عسکری بود و تولدش سال ۲۳۱ و در سال ۲۶۰ از دنیا رفت، هنگام حکومت معتز و در سامرا دفن شد. بعضی گفته‌اند سال ۲۳۲ متولد و در سامرا هشتم ماه ربیع الاول ۲۶۰ از دنیا رفت و سنش آن زمان ۲۸ سال بود، مادرش ام ولد بنام حریبه و قبرش کنار قبر پدرش در سامرا است.

ابن خشاب گفت: حضرت ابو محمد در سال ۲۳۱ متولد شد و در روز جمعه از دنیا رفت بعضی روز چهارشنبه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ گفته‌اند که عمرش ۲۹ سال می‌شود که پس از پدر خود پنج سال و هشت ماه و سیزده روز زندگی کرد قبرش در سامرا و مادرش سوسن نام داشت.

حمیری در کتاب دلائل گفته است: ابو محمد حسن بن علی در ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ متولد شد و در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ در سن ۲۸ سالگی از دنیا رفت.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۰

اعلام الوری - روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ متولد شد و در سامرا هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ از دنیا رفت، در آن موقع ۲۸ سال داشت مادرش کنیزی صاحب فرزند بنام حدیث بود مدت امامت آن جناب شش سال بود.

لقبهای امام علیه‌السلام هادی، سراج، عسکری. ایشان و پدر و جدشان هر کدام در زمان خود مشهور باین الرضا بودند.

در مدت امامت ایشان بقیه حکومت معتز چند ماهی بود پس از او مهتدی یازده ماه و بیست و هشت روز حکومت کرد پس از او احمد معتمد پسر جعفر متوکل خلیفه شد و بیست سال و یازده ماه خلافت او طول کشید که در سال پنجم از خلافت او امام از دنیا رفت و در خانه خود در سامرا دفن شد همان خانه‌ای که پدرش نیز در آنجا دفن شده بود.

بیشتر از دانشمندان شیعه معتقدند که آن جناب و پدر و جدش و تمام ائمه را شهید کرده‌اند بر این مطلب روایت حضرت صادق علیه‌السلام را استدلال میکنند که فرموده است:

«و الله ما منا الا مقتول شهید»

خدا از حقیقت اطلاع دارد.

فصول المهمه - رنگ چهره‌اش بین گندمگون و سفید بود و انگشترش نوشته بود:

«سبحان من له مقاليد السموات و الارض»

. کافی - ج ۱ - ص ۵۰۳ - در ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ متولد شد مادرش کنیزی فرزنددار بنام حدیث بود.

عیون المعجزات - نام مادرش بنا بر آنچه راویان حدیث نقل کرده‌اند سلیل بوده بعضی حدیث نیز گفته‌اند، ولی صحیح همان سلیل است از بانوان عارف و صالح بشمار میرفت بعضی روایت کرده‌اند در سال ۲۳۱ متولد شده.

مصباح کفعمی است که تولد امام روز دوشنبه چهارم ربیع الثانی سال ۲۳۲ بعضی دهم ربیع الثانی گفته‌اند نقش خاتمش

«انا الله الشهيد»

واسطه بین ایشان و مردم عثمان بن سعید بود.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۱

بخش دوم تصریح بامامت حضرت عسکری علیه السلام

کمال الدین - ج ۲ ص ۵۰ - از صقر بن دلف نقل میکند که گفت از حضرت جواد علیه‌السلام شنیدم فرمود: امام پس از من فرزندم علی است که امر او امر من و سخنش سخن من است و اطاعت از او اطاعت از من است و امام پس او از فرزندش حسن است.

کمال الدین و امالی صدوق - از محمد بن هارون صوفی نقل میکند و او از عبد الله بن موسی رویانی و او از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از حضرت علی بن محمد علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود امام بعد از من پسر من حسن است حال مردم چگونه خواهد بود در زمان امامت فرزند او.

کمال الدین - صقر بن دلف گفت: از علی بن محمد بن علی شنیدم که فرمود امام بعد از من حسن و بعد از حسن فرزندش قائم است که زمین را پر از عدل و داد میکند همان طوری که پر از ظلم و جور شده است.

کمال الدین - ابو هاشم جعفری گفت از ابو الحسن عسکری علیه‌السلام شنیدم میفرمود امام بعد از من پسر من حسن است چگونه خواهید بود در زمان پسر او.

عرضکردم برای چه فدایت شوم فرمود: زیرا او را نخواهید دید و نام بردنش نیز حرام است، عرضکردم: پس ما بچه نام ایشان را میخوانیم فرمود بنام حجت آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۲

از غیبت نعمانی و ارشاد مفید و اعلام الوری همین حدیث نیز نقل شده.

بصائر الدرجات- ص ۴۷۳- از علی بن عبد الله بن مروان انباری نقل می- کند که گفت: من در موقع وفات حضرت ابو جعفر فرزند ابو الحسن حضور داشتم، ابو الحسن وارد شد برای او یک صندلی گذاشتند روی آن نشست ابو- محمد یکطرف ایستاده بود وقتی ابو جعفر از دنیا رفت حضرت امام علی النقی رو بامام حسن عسکری کرده فرمود: سپاس خدا را بنما که امامت را بتو ارزانی داشت و ترا پس از فوت برادر بزرگترت بمنصب امامت امتیاز بخشید.

غیبت شیخ- ابو هاشم جعفری گفت: من در حضور حضرت ابو الحسن عسکری بودم هنگام درگذشت پسرش ابو جعفر این جریان مثل داستان پدرم ابراهیم و اسماعیل است در این موقع حضرت امام علی النقی روی بمن نموده فرمود ابو هاشم خدا را در مورد ابو جعفر بدا حاصل شد و بجای او ابو محمد را تعیین کرد چنانچه در مورد اسماعیل برایش بدا حاصل شد بعد از اینکه حضرت صادق علیه السلام در مورد او تصریح کرد و باین مقام ممتازش نمود همان طوری است که تو در دل با خود خیال کردی گرچه بر خلاف میل بیهوده گران باشد.

ابو محمد پسر من جانشین بعد از من است، در نزد اوست آنچه احتیاج پیدا کنی با اوست لوازم امامت، خدا را سپاسگزارم.

غیبت طوسی- علی بن عمرو نوفلی گفت: در خدمت امام علی النقی علیه السلام بودم در منزلش ابو جعفر از آنجا رد شد گفتم امام بعد از شما اینست فرمود: نه امام بعد از من حسن علیه السلام است.

غیبت طوسی- احمد بن محمد بن رجاء گفت: حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود: قائم بامر امامت پس از من فرزندانم حسن است.

غیبت طوسی- احمد بن عیسی علوی که از فرزندان علی بن جعفر است گفت خدمت حضرت امام هادی در صریا رسیدم سلام کردم در همین موقع ابو جعفر و ابو محمد وارد شدند از جای حرکت کردیم که سلام به ابو جعفر نمائیم حضرت هادی

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۳

فرمود این امام شما نیست احترام بامام خود بگذارید اشاره کرد به ابو محمد علیه السلام.

غیبت طوسی - شاهویه بن عبد الله جلاب گفت: روایاتی از حضرت هادی در باره فرزندش ابو جعفر نقل می‌کردم که دلالت بر امامت او می‌کرد پس از درگذشت ابو جعفر خیلی ناراحت شدم و متحیر باقی ماندم می‌ترسیدم در این مورد چیزی بحضرت هادی بنویسم و راه چاره را نمیدانستم.

روزی نامه‌ای نوشتم و تقاضای دعا کردم در مورد گرفتاریهایی که برایم اتفاق افتاد از طرف سلطان در مورد غلامان. در جواب نوشت که دعا کردم و غلامان را بر می‌گردانند. در آخر نامه نوشته بود: مایل بودی سؤال کنی از جانشین من و امام پس از درگذشت ابو جعفر و برای این موضوع خیلی ناراحت بودی بدان خداوند گروهی را که هدایت یافته‌اند گمراه نخواهد کرد بالاخره چنان می‌کند که راه را بشناسند امام شما پس از من فرزندم ابو محمد است هر احتیاجی داشته باشید بوسیله او حل می‌شود خداوند هر که را بخواهد مقدم میدارد و هر کس را بخواهد مؤخر **ما نُنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا** در این نامه توضیح لازم را دادم که راهنمای هر صاحب عقلی است.

غیبت طوسی - پسر ابو الصهبان گفت: وقتی ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی از دنیا رفت برای حضرت هادی یک صندلی گذاشتند روی آن نشست حضرت ابو محمد امام حسن عسکری نیز در یک کنار ایستاده بود وقتی غسل ابو جعفر تمام شد حضرت هادی روی بجانب ابو محمد کرده فرمود پسر من خدای را سپاسگزار باش ترا بمقام امامت برگزید.

اعلام الوری و ارشاد- از عبد الله بن محمد اصفهانی نقل میکنند که حضرت هادی بمن فرمود: امام شما بعد از من کسی است که بر بدنم نماز بخواند. حضرت ابو- محمد را پیش از آن نمی‌شناختم پس از فوت حضرت هادی امام حسن عسکری خارج شد و بر بدن حضرت هادی نماز خواند.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۴

اعلام الوری و ارشاد- علی بن مهزیار گفت: بحضرت هادی ابو الحسن عرض کردم اگر پیش آمدی بکند که پناه بخدا میبرم از آن، امام کیست؟

فرمود: من وصیت بفرزند بزرگترم کرده‌ام منظورش امام حسن عسکری بود.

اعلام الوری و مناقب و ارشاد مفید کلینی- از علی بن عمر و عطار نقل می‌کند که گفت: خدمت حضرت ابو الحسن رسیدم آن وقت پسرش ابو جعفر زنده بود و من خیال می‌کردم او امام خواهد بود پس از حضرت هادی. عرض کردم آقا کدامیک از فرزندان شما امتیاز امامت را دارند.

فرمود: کسی را در این مورد تعیین نکنید تا خودم دستور دهم. من پس از فوت ابو جعفر نامه‌ای نوشتم و سؤال کردم امام بعد از شما کیست؟ در جواب نوشت فرزند بزرگترم حضرت ابو محمد بزرگتر از جعفر (کذاب) بود.

اعلام الوری و ارشاد- سعید بن عبد الله گفت: گروهی از بنی هاشم که از آن جمله حسن بن حسین افطس بود نقل کردند که آنها حضور داشتند روز فوت محمد بن علی بن محمد در آن روز برای حضرت امام علی النقی فرشی گسترده بودند و گروهی از بنی هاشم و بنی عباس که در حدود صد و پنجاه نفر می‌شدند بغیر از غلامان و سایر مردم اطراف امام نشسته بودند.

در این موقع حضرت ابو الحسن چشمش بحضرت امام حسن عسکری افتاد که با گریبان چاک و اشک جاری آمد ما ایشان را نمی‌شناختیم.

امام هادی پس از ساعتی که او ایستاده بود روی بجانبش نموده فرمود:

فرزندم سپاس خدا را بگذار که امامت را بتو سپرد. امام حسن عسکری گریه کرده کلمه **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را بر زبان آورد گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** او را سپاسگزارم بر تکمیل نمودن نعمتش نسبت بما. ما پرسیدیم این کیست؟ گفتند این آقا امام حسن فرزند حضرت هادی است.

در آن موقع در حدود بیست سال داشت ایشان را شناختیم و متوجه شدیم که با این فرمایش او را بمنصب امامت تعیین فرموده و جانشین خود قرارش داد.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۵

اعلام الوری- ابو بکر فهفکی گفت: حضرت هادی نامه‌ای برای من نوشت باین مضمون:

پسرم ابو محمد دارای صحیح‌ترین غرائز از آل محمد است و محکمترین دلیل را دارد او فرزند بزرگتر من است و جانشین من، امامت و متعلقات آن به او میرسد هر چه از من می‌رسیدی از او بپرس که رفع احتیاج و نیازهای شما را می‌نماید.

اعلام الوری- محمد بن یحیی گفت: خدمت حضرت هادی رسیدم پس از درگذشت فرزندش ابو جعفر بامام تسلیت گفتم ابو محمد نشسته بود شروع بگریه کرد امام هادی روی بفرزند خود کرده گفت: پسرم خدا ترا بجای او بمن ارزانی نموده و بامامت مفتخر کرده او را سپاسگزاری کن.

اعلام الوری- ص ۳۵۱- یحیی بن یسار قنبری گفت: حضرت ابو الحسن امام هادی چهار ماه قبل از فوت وصیت کرد بفرزندش حسن و او را بامامت پس از خود معین کرد من و گروهی از غلامان را شاهد بر این مطلب گرفت.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۶

### بخش سوم معجزات و مناقب امام عسکری علیه السلام

کمال الدین- ج ۲- ص ۱۹۴- ابو جعفر محمد بن عیسی بن احمد زرعی گفت در مسجد معروف بزبید واقع در بازار سامرا مرد جوانی را دیدم که میگفت:

هاشمی است و از فرزندان موسی بن عیسی است (راوی میگوید: ابو جعفر نام آن مرد را نبرد) پس از سلام نماز بمن گفت: تو قومی هستی و برای زیارت آمده‌ای؟

گفتم: من از اهالی قم هستم ولی مجاور کوفه‌ام در مسجد امیر المؤمنین علیه‌السلام گفتم: خانه موسی بن عیسی را در کوفه میشناسی؟ گفتم: آری. گفت: من پسر او هستم.

گفت: پدر من دو برادر داشت برادر بزرگتر ثروتمند بود ولی برادر کوچک چیزی نداشت روزی از برادر بزرگش ششصد دینار بسرقت برد. برادر بزرگ تصمیم گرفت برود خدمت حسن بن محمد بن علی بن محمد بن رضا علیهم السلام از او خواهش کند با برادرش صحبت کند شاید پول را در کند چون مردی شیرین زبان است.

گفت: سحرگاه من از رفتن خدمت امام حسن عسکری منصرف شدم با خود گفتم میروم پیش اسباس ترک که همه کاره سلطان است و به او شکایت میکنم گفت: پیش اسباس رفته دیدم مشغول بازی با نرد است مدتی ایستادم تا بازیش

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۷

تمام شود در همین موقع پیکی از طرف حسن بن علی علیه‌السلام آمده گفت: بیا مولا حسن بن علی ترا میخواهد پیش آن جناب رفته.

فرمود: تو اول شب تقاضائی از من داشتی ولی صبحگاه از تصمیم خود منصرف شدی برو کیسه‌ای که بسرقت برده شد برگشت کرد از برادرت شکایت مکن و به او نیکی کن و او را کمک نما اگر کمک نمی‌کنی بفرست او را پیش من تا به او کمک کنم همین که از خدمت امام خارج شدم غلامم را دیدم که اطلاع داد کیسه پیدا شد.

ابو جعفر گفت: فردا آن مرد هاشمی مرا بخانه خود برد و میهمان او شدم.

کنیزی را بنام غزال یا زلال صدا زد. وقتی آمد دیدم کنیز پیری است به او گفت جریان مولود و میل را برای این آقا نقل کن.

گفت: ما نوزادی داشتیم بیمار شد خانمم گفت برو بخانه امام حسن عسکری علیه السلام از حکیمه درخواست کن چیزی بدهد که بوسیله آن مولود ما شفا یابد. من رفتم و این تقاضا را کردم. حکیمه گفت همان میلی که چشم نوزادی که دیشب متولد شد سرمه کردید بیاورید منظورش پسر امام حسن عسکری بود میل را آوردند بمن داد.

من میل را پیش خانم آوردم بچشم فرزندش کشید خوب شد. آن میل پیش ما بود از برکت آن شفا می جستیم ولی بعدها گم شد.

ابو جعفر زرچی گفت در مسجد کوفه ابو الحسن بن یهون برسی را دیدم همین حدیث را از آن هاشمی برایم نقل کرد بدون کم و کاست گفت همان مرد هاشمی برایم نقل کرده.

مناقب و خرایج و غیبت شیخ - عمرو بن محمد بن ریان صیمری گفت: وارد شدم پیش ابو احمد عبید الله بن عبد الله بن طاهر بدستش نامه حضرت عسکری علیه السلام بود که نوشته بود من از خدا چندین مرتبه تقاضا در مورد این ستمگر (مستعین) کرده ام که پس از سه روز گرفتار خواهد شد روز سوم او را خلع کردند و آن

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۸

جریانها اتفاق افتاد تا کشته شد.

غیبت شیخ و مناقب - ابو هاشم جعفری گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری بودم فرمود وقتی قائم قیام کند دستور می دهد این مناره ها و قصرهای مسجدها را خراب کنند.

من با خود گفتم برای چه چنین کند در همین موقع امام علیه السلام رو بمن نموده فرمود زیرا اینها را بدعت گذارده اند هیچ پیامبر و امامی آنها را نساخته.

غیبت شیخ طوسی - ص ۱۳۳ - ابو هاشم جعفری گفت: حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام فرمود از گناهانی که بخشیده نمی شود این است که شخص بگوید کاش مرا از همین یک گناه بازخواست کنند. من با خود گفتم این مطلب دقیقی است آدم باید متوجه کارهای خود باشد و کمال دقت را در باره تمام کارهای خویش داشته باشد.

امام علیه السلام روی بجانب من نموده فرمود: صحیح است آنچه بخاطرت گذشت بکار بند زیرا تشخیص شرک در میان مردم از دیدن اثر پای مورچه بر روی سنگ سخت در شب تار مشکل تر است یا راه رفتن آن مورچه روی پلاس سیاه.

غیبت شیخ - احمد بن حسین بن عمر بن یزید گفت ابو الهیثم بن سبانه نقل کرد وقتی معزز امام عسکری را تحویل به سعید حاجب داد در قصر ابن هبیره و به او گوشزد کرد که چنان بر او تنگ بگیرد و در فشارش قرار دهد که مردم داستان‌ها از آن سخت‌گیری‌ها نقل کنند و خود عازم کوفه شد.

من نامه‌ای برای امام نوشتم که: جانم فدایت خبر ناگواری بما رسیده که بسیار بر ما گران است.

امام علیه‌السلام در جواب نوشت پس از سه روز فرج میرسد روز سوم معزز را خلع کردند.

غیبت شیخ طوسی - تلعهکبری گفت: در حجره ابو علی محمد بن همام رحمه الله

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۱۹

کنار دکانی بودم در این موقع پیر مردی رد شد که بر تن جبه‌ای داشت به ابو علی بن همام سلام کرد او جوابش را داد پیر مرد رد شد ابو علی بمن گفت این مرد را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت این غلام مولی امام حسن عسکری است مایلی از احادیث او چیزی بشنوی گفتم: آری. پرسید پولی داری که به او بدهی گفتم دو درهم کامل دارم. گفت همین قدر او را کافی است.

من از پی پیرمرد رفتم به او که رسیدم گفتم: ابو علی می‌گوید اگر ناراحت نمی‌شوید تا پیش ایشان بیائید گفت: بسیار خوب. با هم برگشتیم نشست در این موقع ابو علی اشاره کرد بمن که پول را به او بدهم. گفت احتیاج باین پول ندارم ولی بعد گرفت. ابو علی بن همام گفت عبد الله برای ما آنچه از امام حسن عسکری علیه السلام مشاهده کرده‌ای نقل کن.

گفت: استادم شخصیت بارز و بی‌نظیری در میان، علویان است سوار اسبی می‌شد که زین و برگ آن از سندس آبی رنگ بود.

روزهای دوشنبه و پنجشنبه در سامرا میرفت بدیدن خلیفه. آن روز که می‌شد گروهی از مردم اجتماع می‌کردند بطوری که راه از اسب و قاطر و الاغ پر می‌شد و سر و صدای زیادی بلند بود. چنان ازدحام می‌کردند که کسی پیاده نمی‌توانست راه برود.

ولی وقتی امام علیه‌السلام می‌آمد سر و صدا می‌خوابید بطوری که اسبها و الاغ‌ها از صدا خاموش می‌شدند بطوری چارپایان متفرق می‌شدند که خیابان باز می‌شد و احتیاج بمواظبت کردن برای راه پیدا نمودن امام تا مزاحم آن سرور نشوند نمی‌افتاد بعد به مقر خلافت میرفت و در جایگاه خود قرار می‌گرفت وقتی تصمیم رفتن می‌گرفت دربانها صدا

می‌زدند وسیله سواری ابو محمد علیه السلام را بیاورید. مردم خاموش می‌شدند و شیبه اسب‌ها بگوش میرسید و متفرق می‌شدند تا امام سوار می‌شد و میرفت.

روزی خلیفه آن جناب را خواست خیلی امام ناراحت شد، ترسید که مبادا یکی

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۰

از علویان یا بنی هاشم از او سخن چینی کرده باشد سوار مرکب شد و رفت وقتی وارد خانه خلیفه شد گفتند خلیفه رفته است مایلی در مقام خود بنشین چنانچه می‌خواهی برگرد اما آن جناب برگشت رسید به بازار چارپایان، سر و صدا و مزاحمت و رفت و آمد مردم زیاد بود.

همین که امام وارد شد سکوت همه جا را فرا گرفت و چارپایان از صدا باز ماندند.

آن جناب پیش مال فروشی رفت که برایش مال می‌خرید. برای او اسب چموشی آوردند که کسی جرات نداشت به آن نزدیک شود اسب را به ضرر به امام علیه السلام فروختند. روی بمن نموده فرمود: محمد! از جای حرکت کن زین و برگ روی او بگذار.

من گفتم: نفرمود که مرا اذیت نخواهد کرد بالاخره زین بر او گذاشتم آرام بود و حرکت نکرد آوردم خدمت امام تا برویم مال فروش جلو آمده گفت اسب را نمی‌فروشم.

امام علیه‌السلام فرمود مهار اسب را به او بسپار. دلال آمد که اسب را بگیرد آن حیوان همین که او را مشاهده کرد پا بفرار گذاشت.

امام علیه‌السلام سوار شد براه افتادیم در این موقع دلال آمده گفت صاحب اسب می‌گوید ترسیدم وقتی فهمید این اسب چموش است برگرداند اگر می‌داند که وضع این اسب چگونه است به او بفروش. امام علیه‌السلام فرمود میدانم چگونه اسبی است. دلال گفت فروختم. امام بمن فرمود اسب را بگیر. گرفتم و باصطبل آوردم ببرکت مولایم کوچکترین ناراحتی و اذیت نکرد.

وقتی امام علیه‌السلام وارد خانه شد پیش اسب رفت گوش راست او را گرفت و سوار شد بعد گوش چپ او را گرفت باز سوار شد پس از آن به خدا قسم من جو پیش او می‌ریختم و در جلو او جوها را زیر و رو می‌کردم تکان نمی‌خورد و این ببرکت مولایم بود.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۱

ابو محمد گفت: ابو علی بن همام نقل کرد که چنین اسبی را صئول (چموش) می‌گویند صاحبش را برمی‌دارد تا بالاخره او را بدیوار میزند یا روی دو پا بلند می‌شود و دستهای خود را بصاحبش میزند.

محمد گفت استاد و مولایم امام حسن عسکری بهترین و ارجمندترین شخص بنی هاشم و علویهای بود که من مشاهده کرده‌ام هرگز شراب نمی‌خورد در محراب عبادت می‌نشست و بسجده میرفت من خوابم می‌برد باز بیدار می‌شدم باز می‌خوابیدم امام همان طور در سجده بود غذا کم میل می‌کرد برایش انجیر و انگور و هلو و از این قبیل میوه‌ها می‌آوردند یکی یا دو تا میل می‌کرد بعد میفرمود محمد این را بردار ببر برای بچه‌هایت عرض می‌کردم آقا همه را ببرم می‌فرمود: ببر. من از او سخاوتمندتر تا کنون ندیده‌ام.

غیبت شیخ طوسی - محمد بن احمد انصاری گفت گروهی از مفوضه و مقصره<sup>۱</sup> کامل بن ابراهیم مدنی را فرستادند خدمت امام حسن عسکری علیه السلام. کامل گفت من با خود گفتم از ایشان خواهم پرسید که آیا داخل بهشت نمی‌شود کسی که عقیده‌اش با من یکسان نباشد.

وقتی خدمت امام رسیدم دیدم لباسهای سفید خیلی قشنگی بر تن دارد با خود گفتم امام و حجت خدا این لباسها را می‌پوشد آن وقت بما دستور می‌دهد که با برادران خود مواسات کنید و از پوشیدن چنین جامه‌ای ما را باز می‌دارد در این موقع امام آستین بالا زد دیدم لباسی خشن در زیر پوشیده روی پوست بدنش با تبسم فرمود: این برای خدا است و این لباس برای شما ....

مناقب و خرایج - ابو هاشم گفت: هیچ وقت نشد که خدمت حضرت امام

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۲

حسن عسکری برسم و از آن جناب معجزه‌ای مشاهده نکنم یک روز خدمتش رسیدم تصمیم داشتم مقداری نقره برای ساختن انگشتری بگیرم که برای تبرک بدست نمایم. نشستم ولی منظور خود را فراموش کردم. همین که از جای حرکت کردم که خارج شوم امام علیه‌السلام انگشتری پیش من انداخت فرمود تصمیم داشتی مقداری نقره بگیری من بتو انگشتر دادم نگیں و اجرت ساخت هم برفع تو شد خدا برایت مبارک کند.

خرایج - ابو هاشم گفت: خیلی علاقه داشتم بدانم حضرت امام حسن عسکری در باره قرآن چه عقیده دارد مخلوق است یا غیر مخلوق. آن جناب بمن رسید پرسید مگر نشنیده‌ای آن روایتی که از حضرت ابی عبد الله نقل شده که فرمود وقتی

---

<sup>۱</sup> (۱) مفوضه گروهی بودند که اعتقاد داشتند خداوند دنیا را آفرید و اختیار آن را بدست حضرت محمد (ص) داد. بعضی می‌گویند ایشان بعلی بن ابی طالب (ع) سپرد.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نازل شد برایش چهار هزار بال خلق گردید به هر گروهی از ملائکه که می‌گذشت نسبت به او کوچکی می‌کردند و گفت این نسبت خداوند بزرگ است.<sup>۲</sup>

مناقب و خرایج- ابو هاشم جعفری گفت: من با عده‌ای در زندان بودیم حضرت امام حسن عسکری و برادرش جعفر را نیز زندانی کردند ما اطراف آن جناب را گرفتیم و من صورت امام حسن را بوسیدم و ایشان را روی لحافی که داشتم نشاندم جعفر نیز نزدیک ایشان نشست یک مرتبه با صدای بلند فریاد زد: وا شیطاناه منظورش صدا زدن کنیزش بود امام علیه السلام جعفر را از این کار منع کرده، فرمود: ساکت باش آثار مستی از جعفر دیده می‌شد زندان بان صالح بن وصیف بود.

مردی از جمعی با ما در زندان بود که ادعا می‌کرد من علوی هستم امام عسکری علیه‌السلام رو بما نموده فرمود اگر در میان شما نامحرمی نمی‌بود می‌گفتم

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۳

چه وقت آزاد می‌شوید.

با دست اشاره بهمان مرد جمعی کرد او خارج شد فرمود این شخص از شما نیست از او بپرهیزید داخل لباسهایش گزارشی که از شما برای سلطان تهیه کرده پنهان است یک نفر حرکت کرد و لباسهای او را جستجو نمود گزارش را پیدا کرد که بسیار خطرناک نوشته بود و گوشزد کرده بود که ما تصمیم داریم از داخل زندان نقب بزنیم و فرار کنیم.

ابو هاشم گفت: امام حسن عسکری علیه‌السلام روزه می‌گرفت موقع افطار آنچه غلامش غذا برای ایشان می‌آورد ما نیز با آن جناب می‌خوردیم. یک روز من بواسطه ضعف نتوانستم روزه بگیرم در خانه دیگری با مقداری نان قندی روزه‌ام را باز کردم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت بعد آمدم و با ایشان نشستم.

امام علیه‌السلام رو به غلام کرده فرمود: چیزی بده ابو هاشم بخورد او روزه نیست من لبخند زدم فرمود چرا میخندی هر وقت مایلی نیرو و قدرت پیدا کنی گوشت بخور نان قندی قوه ندارد عرض کردم صحیح میفرماید خدا و پیامبرش و شما، بر شما باد درود شروع بخوردن کردم. فرمود سه روز از گرفتن روزه خودداری کن کسی که از روزه گرفتن ضعیف شده باشد تا سه روز از خودداری نکند نیرو نمیگیرد.

<sup>۲</sup> (۱) روایتی در ص ۲۵۸ است که امام در جواب او می‌فرماید هر چه جز خداست مخلوق است قرآن نیز مخلوق است.

روزی که آن جناب را از زندان مرخص کردند غلامش آمده گفت: آقا! غذا برایتان بیاورم؟ فرمود: بیاور ولی گمان نمی‌کنم از آن بخورم.

ظهر برایش غذا آورد و عصر امام آزاد شد در حالی که روزه داشت فرمود این غذا را بخورید خدا شما را هدایت کند. مناقب و خرایج- ابو هاشم گفت: فهفکی از امام حسن عسکری علیه‌السلام پرسید که چطور می‌شود زن یک سهم ببرد و مرد از میراث دو سهم داشته باشد.

فرمود چون از زن جهاد و تأمین مخارج زندگی برداشته شده و او کفیل پرداخت

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم‌السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۴

غرامت‌ها نیست این مخارج بعهد مردان است.

ابو هاشم گفت: من در دل گفتم همین سؤال را ابن ابی العوجاء از حضرت صادق علیه‌السلام کرده بود و ایشان همان جواب را داده بودند.

در این موقع امام علیه‌السلام روی بمن نموده فرمود: صحیح است این سؤال ابن ابی العوجاء بود و جواب یکی است زیرا او همین سؤال را کرده بود ما تمام از اولین رهبر تا آخرین مان در علم و امر امامت یکسان هستیم رسول اکرم و امیر المؤمنین علیهما‌السلام دارای فضیلت مخصوص بخود هستند.

خرایج- ابو هاشم گفت: از حضرت عسکری شنیدم می‌فرمود: روز قیامت خداوند آنچه‌ان می‌بخشد که احاطه می‌کند بخشش بر بندگان به طوری که مشرکین نیز می‌گویند: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» خدا به خودت قسم ما مشرک نبودیم. من بخاطرم رسید که یک روز مردی از اصحاب حدیثی برایم نقل کرد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این آیه را قرائت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد. آن مرد گفت اگر چه مشرک باشد.

من از حرف او ناراحت شدم و در صورتش تند نگاه کردم این خاطره در نظرم می‌گذشت که امام علیه‌السلام روی بمن نموده فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ\*» بد حرفی زده و بد روایت کرده.

مناقب و خرایج- ابو هاشم گفت: محمّد بن صالح از حضرت امام حسن عسکری راجع بتفسیر این آیه پرسید **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ** فرمود در اختیار خداوند است امر، قبل از اینکه به آن امر نماید و از برای اوست امر بعد از اینکه امر

نمود، بهر طوری که بخواهد. من در دل با خود گفتم این معنی همین آیه است: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**.

در این هنگام روی بجانب من نموده فرمود: همان طوری است که تو

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۵

در دل خیال کردی «**أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**» گفتم گواهی میدهم که شما حجت خدا هستید در میان مردم و فرزند حجت خدا.

خرایج - ابو هاشم گفت: محمد بن صالح از این آیه پرسید **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** فرمود آیا می شود محو کرد و از بین برد مگر چیزی که بوده و آیا اثبات مینماید جز چیزی را که نبوده. من با خود گفتم این بر خلاف گفتار هشام بن حکم است که میگوید خداوند چیزی را نمیداند مگر بعد از به وجود آمدنش. ناگهان امام علیه السلام نگاهی بمن نموده فرمود خداوند برتر و بزرگتر است و عالم است به اشیاء قبل از به وجود آمدنشان. گفتم گواهی میدهم که شما حجت خدا هستید.

مناقب و خرایج - ابو هاشم گفت: از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که بهشت را دری است بنام معروف از آن درب داخل نمی شوند مگر اهل معروف و نیکی بمردم، من در دل خدا را سپاسگزاری کردم و خوشحال شدم که در برآوردن حاجت و نیاز مردم کوشش میکنم.

در این موقع امام نگاهی بمن نموده فرمود این کار خود را ادامه بده نیکوکاران دنیا همان نیکوکاران آخرتند خداوند ترا از آنها قرار دهد یا ابو هاشم و بیامرزد ترا.

خرایج - ابو هاشم گفت: حجاج بن یوسف عبدی را خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بردم از آن جناب راجع بخرید و فروش سؤال کرد گفت گاهی با مردم معامله میکنم بدون سود بهمان سرمایه اصلی حضرت عسکری فرمود اشکالی ندارد اگر یک دینار را بدو دینار بدهی مشروط بر اینکه به همراه آن یک دینار یک خر مهره ای هم باشد، من با خود گفتم این شبیه همان کاری است که رباخواران میکنند امام علیه السلام روی بجانب من کرده فرمود اضافه ای که ربا است آن طوری است که تو خیال کردی ولی وقتی از حد ربا خارج شد و با آن فرق داشت اشکالی ندارد یک دینار به دو دینار دست به دست نشاید است

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۶

در صورتی که چیز دیگری در این میان نباشد که معامله روی آن قرار گیرد.

خرایج- ص ۲۳۹- روایت شده از ابو هاشم که سؤال کرد از امام علیه السلام راجع به این آیه: **ثُمَّ أَوْثَرْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ**.

فرمود تمام اینها که وارث کتاب هستند از آل محمدند کسی که ظالم بنفس خویش است آن کسی است که اقرار بامام ندارد و مقتصد کسی است که عارف بامام است و سابق در خیرات خود امام میباشد، من در دل فکر می‌کردم راجع به مقام و موقعیت عظیمی که خداوند به آل محمد داده است گریه‌ام گرفت.

امام علیه السلام نگاهی بمن نموده فرمود امر بزرگ‌تر از آنست که تو در دل خیال کردی در باره عظمت مقام و موقعیت آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم خدا را سپاسگزار باش که ترا از چنگ زندگان بدست آویز ولایت این خاندان قرار داده روز قیامت که هر گروه را با پیشوای خود فرا خوانند، ائمه علیهم السلام را نیز خواهند خواست تو عاقبت بخیر هستی.

خرایج- ابو هاشم جعفری گفت: وقتی حضرت هادی امام علی النقی از دنیا رفت پسرش حضرت امام حسن عسکری مشغول غسل او شد بعضی از خدمتکاران چیزهایی از قبیل لباس و پول و سایر چیزها بنفع خود پنهان کردند.

امام علیه السلام که از غسل پدر فارغ شد به مجلس خود بازگشت و آن خدمتکاران را خواست فرمود اگر در مورد چیزهایی که از شما می‌پرسم راست بگوئید در امان خواهید بود از کیفر در صورتی که دروغ بگوئید خواهم گفت هر کدام چه برداشته‌اید و محل آن را نشان میدهم آنگاه کیفری که شایسته آن هستید خواهید چشید.

در این موقع روی بیک یک آنها نموده فرمود فلانی تو فلان چیز را

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۷

برداشتی و فلان کس تو این چیز را برداشتی همه قبول کردند آنچه فرموده بود برگرداندند بالاخره تمام خدمتکاران اشیائی که برده بودند تقدیم امام کردند.

خرایج - ابو هاشم جعفری گفت: یک روز من در خدمت حضرت امام حسن عسکری از شهر خارج شدیم آن جناب جلو میرفت و من نیز از پی ایشان در بین راه بفکر قرضی افتادم که موقع پرداخت آن رسیده بود در این اندیشه بودم که از چه راهی آن را پرداخت کنم.

امام علیه السلام رو بمن نموده فرمود: خداوند پرداخت می کند. در این موقع همان طور که سوار بود خم شد و با شلاق خود خطی روی زمین کشید فرمود ابو هاشم پائین بیا این را بردار ولی مطلب را پوشیده و پنهان کن.

من پائین آمدم چشمم بشمشی از طلا افتاد آن را در کفش خود جای دادم و براه افتادیم.

با خود فکر کردم که اگر این طلا معادل تمام قرضم بود که بهتر و گر نه طلبکار را راضی میکنم بهمین مقدار ولی باید در مورد مخارج زمستان از خوراک و پوشاک و سایر احتیاجات چاره‌ای اندیشید.

امام علیه السلام برای مرتبه دوم نگاهی بمن نمود باز با شلاق خطی روی زمین کشید فرمود برو پائین بردار و پنهان کن این مرتبه شمشی از نقره بود آن را در کفش دیگر خود پنهان کردم مختصری راه رفتیم امام مراجعت بمنزل خود نمود و من نیز رفتم بمنزل قرض خود را حساب کردم بعد شمش طلا را وزن نمودم معادل همان قرض بود بدون کم و زیاد بعد حساب مخارج زمستان را از هر جهت نمودم معلوم شد که چه مبلغ است که بدون زیاده روی و نه سخت گیری میتوانم زمستان را بسر برم بعد شمش نقره را وزن کردم مطابق با همان مبلغی که من پیش بینی کرده بودم درآمد بدون کم و زیاد.

خرایج - بطریق کمک پزشک در شهرستان ری نقل کرد او پیش از صد

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۸

سال داشت گفت من شاگرد بختیشوع طیب متوکل بودم از بین شاگردان مرا بیشتر مورد لطف قرار میداد.

روزی حضرت امام حسن عسکری پسر علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام به بختیشوع پیغام داد که بهترین شاگرد خود را بفرست تا مرا رگ بزند.

بختیشوع مرا انتخاب کرده گفت ابن الرضا از من خواسته یک نفر را برای فصد بفرستم متوجه باش او داناترین فرد روی زمین است دقت کن مبادا در مورد دستوری که میدهد اعتراض کنی.

خدمت آن جناب رفتم دستور داد در اطایق باشم هر وقت احتیاج داشت مرا بخواهد. موقعی که من خدمتش رسیدم بهترین وقت برای فصد بود ولی موقعی مرا برای فصد خواست که برایش خوب نبود یک طشت بزرگ حاضر کرده بود

من رگ اکحل را فصد کردم خون پیوسته میریخت باندازه‌ای که طشت پر شد بعد فرمود خون را قطع کن من قطع کردم دست خود را شست و بست.

باز مرا بهمان اطاق برگردانید غذاهای گرم و سرد مقدار زیادی آوردند تا عصر آنجا بودم باز مرا خواست. فرمود رگ را باز کن همان طشت را دو مرتبه خواست. من رگ را باز کردم خون جاری شد تا طشت پر گردید. فرمود قطع کن خون را قطع کردم دست خود را بست باز مرا به همان اطاق برگردانید شب همان جا خوابیدم.

فردا صبح که آفتاب برآمد مرا خواست و همان طشت را آوردند فرمود رگ را بگشا من گشودم مثل شیر دوشیده مایعی خارج گردید تا طشت پر شد باز دستور داد قطع کنم. قطع کردم دست خود را بست یک دست لباس و پنجاه دینار طلا بمن داد فرمود این را بگیر مرا معذور دار هدیه ایشان را گرفتم عرض کردم آیا امر و دستوری بمن میفرمائید فرمود با کسی که در دیر عاقول همسفر می‌شوی خوش رفتاری کن.

من پیش استادم بختیشوع رفتم و جریان را شرح دادم گفت تمام پزشکان

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۲۹

در این مطلب اتفاق دارند که بیش از هفت کیسل و پیمانه در بدن انسان خون وجود ندارد آنچه تو نقل کردی اگر از چشمه آبی خارج شود جای تعجب است از همه عجیبتر جریان شیر است که خارج شده ساعتی در فکر فرو رفت بعد شبانه روز پیوسته در جستجو بود تا در لابلای کتابها در این مورد مطلبی بیابد ولی چیزی پیدا نشد بعد گفت در میان نصرانیان کسی دیگر باقی نماند که در علم طب واردتر از راهبی باشد که ساکن دیر عاقول است نامه‌ای برای او نوشت و جریان را شرح داد من بآنجناب رفتم از خارج دیر او را صدا زدم از بالا سر برآورده گفت:

کیستی؟ گفتم من از شاگردان بختیشوع هستم گفت نامه‌ای آورده‌ای. جواب دادم آری. سبدی را آویزان کرد و نامه را در آن گذاشتم بالا کشید و خواند پس از خواندن نامه فوری از دیر فرود آمده گفت تو آن آقا را فصد کردی گفتم: آری گفت خوشا بحال مادرت سوار بر قاطری شده رفت.

هنوز یک سوم از شب باقی مانده بود که بسر من رأی رسیدیم گفتم مایلی بنخانه استادم برویم یا منزل همان آقائی که او را فصد کرده‌ام.

بالاخره قبل از اذان صبح رسیدیم در خانه امام علیه السلام. در این موقع در باز شد و غلامی خارج گردید گفت کدامیک از شما راهب در عاقول هستید. گفت منم اجازه ورود داد غلام رو بمن نموده گفت تو دو قاطر را نگهدار با او داخل شد.

من تا موقعی که آفتاب برآمد همان جا ایستادم راهب خارج شد دیدم لباس‌های رهبانیت را از تن خارج نموده و لباسی سفید در تن دارد و مسلمان شده گفت مرا ببر بخانه استاد.

همین که چشم بختیشوع به او افتاد با عجله بطرفش دوید گفت چه باعث شد که دین خود را رها کردی گفت عیسی مسیح را پیدا کردم و بدست او اسلام آوردم. پرسید تو عیسی را دیدی گفت نظیر او را زیرا چنین فصدی را جز عیسی کسی نکرده این شخص نیز مانند اوست در معجزه و دلائلی که دارد. بعد خدمت حضرت امام حسن عسکری را برگزید و تا زنده بود در خدمت ایشان بود.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۰

خرایج - جعفر بن شریف گرگانی گفت: سالی حج رفتیم. و در سامرا خدمت حضرت امام حسن عسکری رسیدیم دوستان به همراه من مقداری مال فرستاده بودند تصمیم داشتیم که از ایشان سؤال کنم آن امانتها را بکه بدهم قبل از اینکه چیزی بپرسم فرمود هر چه با خود آورده‌ای بمبارک خادم من بسپار.

من دستور امام را انجام داده خارج شدم. عرض کردم شیعیان گرگان خدمت شما سلام دارند. فرمود: تو پس از انجام حج بر نمی‌گردی؟ عرض کردم چرا فرمود تو پس از صد و هفتاد روز بگرگان خواهی رسید روز جمعه سه شب از ماه ربیع الآخر گذشته است اول روز به آنها بگو من همان روز نزدیک غروب خواهم آمد بسلامتی راه خود را از پیش بگیر و برو بلطف خدا بسلامت میروی و برمی‌گردی وقتی پیش خانواده خود رسیدی برای پسرت که شریف نام دارد فرزندی متولد شده او را صلت بن جعفر بن شریف نام بگذار خداوند او را بمقامی خواهد رساند و از دوستان ما است.

عرض کردم یا ابن رسول الله ابراهیم بن اسماعیل گرگانی یکی از شیعیان شما است که خیلی بدوستان کمک می‌کند هر سال بیش از صد هزار درهم از مال خود را بدوستان می‌دهد فرمود خداوند پاداش این نیکوکاری ابو اسحق ابراهیم بن اسماعیل را بدهد و گناهایش را بیامرزد و به او پسری کامل و سالم عنایت نماید که معتقد بحق باشد به او بگو حسن بن علی گفت اسم پسرت را احمد بگذار.

از خدمت‌ش مرخص شدم و اعمال حج را بسلامتی انجام دادم و صبح روز جمعه همان طوری که فرموده بود وارد گرگان شدم در ماه ربیع الثانی دوستان بدیدنم آمدند و مرا تهنیت گفتند من به آنها بشارت دادم که امام علیه‌السلام نزدیک غروب وارد گرگان خواهد شد نیازها و مسائل و تمام احتیاجات خود را در نظر بگیرید و جمع کنید.

پس از نماز ظهر و عصر تمام آنها در خانه من اجتماع کردند ناگهان دیدم امام علیه‌السلام وارد شد ابتدا آن جناب بهمه ما سلام داد سپس ما پیش رفتیم و دستش

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۱

را بوسیدیم آنگاه فرمود: من بجعفر بن شریف وعده داده بودم که امروز اینجا بیایم نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم آنگاه برای تجدید عهدی پیش شما آمدم اکنون هر سؤال و مطلبی دارید پرسید.

اول کسی که سؤال کرد نصر بن جابر بود عرضکرد یا ابن رسول الله پسرم جابر یکماه است که چشم خود را از دست داده برایش دعا بفرمائید خوب شود.

فرمود: او را بیاور با دست روی چشمهای او کشید بینا شد یکی یکی پیش می آمدند و حاجات خود را میخواستند و خواسته همه را برمی آورد بطوری که هیچ کدام مأیوس نشدند و برای آنها دعای خیر گفت. همان روز بجانب سامرا برگشت.

مناقب و خرایج- علی بن زید بن علی بن حسین بن زید بن علی گفت:

در خدمت حضرت امام حسن عسکری از دار الخلافه تا منزل آن جناب رفتیم وقتی بمنزل رسید من تصمیم گرفتم برگردم فرمود صبر کن وارد خانه شد بعد بمن اجازه ورود داد و دوپست دینار لطف کرد فرمود با این پول کنیزی خریداری کن فلان کنیزت از دنیا رفت.

گفت: وقتی من از منزل خارج شدم کنیز بسیار سر کیف و خوب بود بخانه برگشتم در بین راه غلامم بمن برخورد، گفت فلان کنیز از دنیا رفت پرسیدم سبب مرگ او چه بود، گفت آب بنوشید آب در گلوش گیر کرد و مرد.

مناقب و خرایج- حسن بن ظریف گفت دو مسأله برایم پیش آمد کرد با خود فکر کردم برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم.

نامه ای نوشتم و در آن پرسیدم حضرت قائم علیه السلام بوسیله چه چیز قضاوت میکند و مجلس او کجا است خیال داشتم سؤالی نیز در باره کسی که مبتلا به تب شده بکنم ولی فراموش نمودم. در جواب نامه ام نوشت راجع بقائم پرسیده بودی که پس از قیام چگونه بین مردم قضاوت می کند او با علم خود مانند داود قضاوت خواهد کرد و احتیاجی بشاهد نخواهد داشت میخواستی راجع به تب سؤال کنی روی یک کاغذ بنویس (یا ناز کونی بژداً و سلاماً علی إِبْرَاهِیمَ) و بگردن شخص

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۲

تبدار آویزان کن همین کار را کردم تبدار شفا یافت.

مناقب آل ابی طالب- ج ۴- ص ۴۳۸- احمد بن حارث قزوینی گفت: من با پدرم در سامرا بودیم پدرم در اصطبل حضرت امام حسن عسکری بنعلبندی چهار پایان اشتغال داشت. خلیفه عباسی مستعین استری داشت که از حسن و زیبایی بی نظیر بود ولی قاطری چموش بود که کسی نمی توانست بر آن زین و برگ بگذارد هیچ کدام از تربیت کنندگان اسب نیز نتوانستند بر او زین بگذارند و سوار شوند.

یکی از ندیمان مستعین گفت: خوب است از پی امام حسن عسکری بفرستی اینجا بیاید یا او سوار می شود و یا این قاطر او را میکشد از پی حضرت ابو محمد فرستاد پدرم نیز به همراه آن جناب رفت.

وقتی امام وارد حیاط شد دید قاطر در صحن حیاط ایستاده دست خود را بر شانه او گذاشت آن حیوان عرق کرد بعد بجانب مستعین رفت او احترام شایانی از امام نمود و تقاضا کرد که افسار بدهان این قاطر بگذارد امام علیه السلام بپدر من گفت افسار بدهان او بگذار: ولی مستعین گفت: من مایلم شما این کار را بکنید امام عبای خویش را کنار گذاشت و از جای حرکت کرده قاطر را لجام نمود بجای خود برگشت باز مستعین گفت زین بر او بگذارید امام علیه السلام بپدرم فرمود زین قاطر را بگذار مستعین درخواست کرد که خودتان این کار را بکنید امام زین بر قاطر گذاشت و بجای خود برگشت.

مستعین عرضکرد: ممکنست سوار این مرکب شوید فرمود اشکالی ندارد از جای حرکت کرد سوار بر قاطر شد بدون اینکه ناراحتی بوجود آورد بعد رکاب کشید و قاطر را بر دویدن وادار کرد سپس او را به آرامی براه رفتن واداشت بسیار خوب حرکت می کرد آنگاه پیاده شد مستعین گفت این قاطر را در اختیار شما گذاشتم. امام علیه السلام بپدرم گفت: قاطر را بگیر و ببر پدرم افسارش را گرفته برد.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۳

مناقب و خرایج- علی بن زید بن حسین بن زید بن علی گفت: من اسبی داشتم که خیلی به آن علاقمند بودم همیشه در مجالس از او صحبت می کردم.

روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم پرسید اسب را چه کردی عرضکردم اکنون بر در خانه شما است فرمود قبل از شب شدن آن را عوض کن اگر یک مشتری پیدا کردی این کار را بتأخیر نیانداز.

در این موقع شخصی وارد شد و صحبت ما ناتمام ماند من از جای حرکت کردم در حال فکر و بنخانه خود رفتم این جریان را بیرادم گفتم. او گفت من نمی توانم در این مورد حرفی بزنم. من در فروش آن خیلی قیمت بالائی را گذاشتم پس از نماز عشاء غلامی که متصدی تیمار اسب بود آمد و گفت اسب هم اکنون مرد فهمیدم منظور امام از آن فرمایش همین بوده.

فردا خدمت امام علیه‌السلام رسیدم در دل با خود میگفتم چقدر خوب است آن جناب بجای اسبم بمن مرکبی ببخشند همین که نشستم، فرمود اشکالی ندارد بجای وسیله سواریت بتو مرکبی میدهم رو بغلام خود نموده فرمود همان مادیان مرا به او بده این مرکب از اسب تو بهتر است و عمرش طولانی‌تر و سواری بهتری دارد.

مناقب و خرایج- ابو هاشم جعفری گفت: خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام بودم از سختی زندان و ناراحتی غل و زنجیر شکایت کردم در جواب من نوشت تو نماز ظهر را امروز در منزل خود خواهی خواند موقع ظهر مرا از زندان خارج نمودند نماز ظهر را در منزل خود خواندم.

وضع مالی من خوب نبود تصمیم داشتم در نامه‌ای که نوشتم تقاضای کمکی بکنم ولی خجالت کشیدم وقتی بمنزل رسیدم امام علیه‌السلام برایم صد دینار فرستاد و نوشت هر گاه احتیاجی داشتی خجالت نکش درخواست خود را بنویس آنچه مایلی بتو داده خواهد شد.

مناقب و خرایج- ابو حمزه نصیر خادم گفت: بارها شنیدم که حضرت امام

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم‌السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۴

حسن عسکری علیه‌السلام با غلامان خود بزبان محلی آنها صحبت می‌کرد، بعضی رومی و برخی ترک و بعضی از صقالیه بودند من از این جریان در شگفت بودم با خود میگفتم: این شخص در مدینه متولد شده چگونه باین زبانها آشنا است این جریان را بکسی نگفتم تا حضرت امام علی النقی علیه‌السلام از دنیا رفت من این جریان را در دل با خود همیشه میگفتم روزی آن جناب روی بمن نموده فرمود: خداوند پیشوا و امام را از بین سایر مردم ممتاز و برجسته مینماید و به او هر چیزی عنایت می‌کند بهمین جهت تمام زبانها و نژادها و اتفاقتها را میداند اگر غیر از این باشد فرقی بین امام و سایر مردم نخواهد بود.

خرایج- مالکی از ابن فرات نقل کرد که گفت: من در سامرا کنار خیابان نشسته بودم خیلی علاقه داشتم فرزندی داشته باشم در این موقع امام ابو محمد حضرت عسکری سواره از آنجا رد شد عرض کردم شما فکر میکنی من دارای فرزند بشوم با سر اشاره کرد آری، گفتم: پسر باز با سر اشاره کرد نه خداوند بمن دختری عنایت کرد.

خرایج- علی بن یزید معروف باین رمش گفت: پسر امجد مریم شد بجانب محله عسکر رفتم در آن موقع پسرم در بغداد بود نامه‌ای برای حضرت عسکری نوشته تقاضای دعا کردم در جواب من نوشت مگر نمیدانی هر چیزی مدتی دارد. پسرم از دنیا رفت.

خرایج - ابو سلیمان محمودی گفت: نامه‌ای خدمت حضرت عسکری نوشتم و تقاضای دعا کردم که خداوند بمن فرزندی بدهد در جواب نوشت خداوند ترا فرزندی عنایت خواهد کرد و در باره او بتو صبر میدهد دارای پسری شدم ولی از دنیا رفت.

خرایج - محمد بن علی بن ابراهیم همدانی گفت: نامه‌ای خدمت حضرت عسکری نوشتم و تقاضا کردم از جهت تبرک دعا فرمایند خداوند از همسر من که دختر عموی من بود فرزندی بمن عنایت کند.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۵

در جواب نوشت: خداوند پسرهایی بتو میدهد. چهار پسر برایم متولد شد.

خرایج - حلبی گفت: ما در محله عسکر اجتماع کرده منتظر تشریف آوردن امام حسن عسکری بودیم چون روز بیرون آمدن امام بود دستور امام رسید که هیچ کدام بمن سلام نکنید و نه با دست و نه با سر بطرف من اشاره کنید زیرا برای شما خطر دارد.

کنار من جوانی ایستاده بود گفتم از کجا هستی - گفت اهل مدینه‌ام.

گفتم: اینجا چرا آمده‌ای گفت در بین ما راجع بامامت حسن عسکری اختلاف بوجود آمده آمده‌ام از نزدیک ایشان را ملاقات کنم. و چیزی بشنوم تا برایم ثابت شود و قلبم تسکین یابد من از اولاد ابی ذر غفاری هستم.

در همین بین حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام با خادم خود خارج شد همین که روبروی ما رسید نگاهی بجوانک کرده فرمود: تو از فرزندان ابی ذر غفاری هستی جوابداد آری گفت مادرت حمدویه چطور است گفت خوب امام رد شد. من بجوان گفتم قبل از این مرتبه ایشان را دیده بودی و می‌شناختی، گفت: نه گفتم پس همین دلیل برایت کافی است گفت کمتر از این هم مرا کافی بود.

خرایج - یحیی بن مرزبان گفت: با مردی از اهل سیب که چهره‌اش حاکی از خوبی بود برخورد کردم گفت: پسر عمویی دارم که در باره امامت حضرت عسکری و سایر امامان با من مخالف است و پیوسته بحث می‌کند به او گفتم من نیز بامامت ایشان معتقد نمی‌شوم تا علامت و نشانه‌ای نبینم. وارد سامرا شدم برای کاری ناگهان مشاهده کردم حضرت عسکری می‌آید با خود گفتم: اگر دستش را بسر کشید و آن را گشود و نگاه کرد دو مرتبه برگرداند معتقد بامامتش خواهم شد.

همین که بمن رسید دست خود را بسر کشید و باز کرد بعد چنان چشمانش بنظر من درخشید بعد برگرداند.

سپس فرمود: یحیی پسر عمویت که با تو در باره امامت بحث داشت چه شد

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۶

گفتم او را سلامت گذاشتم و بدینجا آمدم، فرمود: بعد از این با او بحث مکن این سخن را فرمود و رفت.

خرایج- ابن الفرات گفت: من از پسر عمویم ده هزار درهم طلبکار بودم نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه‌السلام نوشتم و در آن نامه تقاضا کردم در این مورد دعا بفرمایند در جواب نوشت: اول پول ترا خواهد داد و پس از روز جمعه می‌میرد.

پسر عمویم طلب مرا پرداخت نمود از او پرسیدم چگونه شد که طلب مرا دادی با اینکه مدتها بود نمیدادی!.

گفت: حضرت عسکری را در خواب دیدم بمن فرمود: اجلت نزدیک شده بدهکاری خود را به پسر عمویت بپرداز.

مناقب و خرایج- علی بن حسن بن شاپور گفت: در زمان حضرت عسکری علیه‌السلام قحط سالی شد خلیفه دستور داد وزیر دربار و تمام اهل مملکت برای نماز استسقاء بصحرا بروند سه روز پشت سر هم رفتند بمصلی و دعا کردند اما باران نیامد.

روز چهارم جاثلیق عالم نصاری با نصرانیان و رهبانان بصحرا رفتند در میان آنها راهبی بود همین که دست خود را بدعا برداشت آسمان شروع کرد ژاله‌سان به باریدن مردم بشک افتادند و در شگفت شده تمایل بدین نصاری پیدا کردند.

خلیفه از پی امام حسن عسکری علیه‌السلام فرستاد آن وقت زندانی بود بعد از اینکه از زندان خارجش کرد گفت بفریاد امت جدت برس که دارند از دست میروند فرمود من فردا بصحرا خواهم رفت و شک و تردید را ان شاء الله از میان برمی‌دارم.

روز سوم جاثلیق با رهبانان خارج شد حضرت امام حسن علیه‌السلام نیز با گروهی از اصحاب بیرون آمد همین که دید راهب دست خود را بلند کرده بیکی از غلامان خویش فرمود دست راست او را بگیر و آنچه بین انگشتان خود پنهان کرده خارج کن غلام دستور را انجام داد از بین دو انگشت سبابه او استخوانی

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۷

سیاه بیرون آورد حضرت امام حسن علیه‌السلام آن را در دست گرفت آنگاه فرمود حالا تقاضای باران کن دعا کرد و طلب باران نمود آسمان که قبلا ابری بود صاف شد و خورشید بیرون آمد.

خلیفه گفت این استخوان چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود این مرد بقبر یکی از انبیاء گذشت این استخوان بدست او آمد استخوان پیامبری را نمی‌گشایند مگر اینکه باران بشدت می‌بارد.

خرایج - ابو سلیمان گفت: ابو القاسم حبشی نقل کرد که هر سال اول شعبان زیارت امام عسکری علیه‌السلام وارد سامرا می‌شدم بعد در نیمه شعبان حضرت حسین علیه‌السلام را زیارت می‌کردم یک سال قبل از شعبان وارد سامرا شدم با خود گفتم دیگر در ماه شعبان برای زیارت نخواهم آمد.

ماه شعبان که شد تصمیم من عوض شد و گفتم زیارتی را که هر سال انجام میدادم ترک نخواهم کرد بجانب سامرا رهسپار شدم هر وقت وارد محله عسکر می‌شدم بوسیله نامه یا پیغام بامام عسکری علیه‌السلام اطلاع میدادم اما این مرتبه گفتم زیارت خود را مشوب و مخلوط باغراض دنیوی نکنم بصاحب منزل خود گفتم به کسی اطلاع نده که من آمده‌ام.

یک شب در آنجا اقامت کردم دیدم صاحب منزل دو سکه طلا برایم آورد و لبخند می‌زند در حال تعجب گفتم: این دو دینار را امام برای من فرستاده است و فرموده است به حبشی بگو:

«من كان في طاعة الله كان الله في حاجته»

هر که در راه فرمانبرداری خدا باشد خدا نیاز او را برطرف میکند.

خرایج - بذل غلام حضرت عسکری گفت: موقعی که امام در خواب بود دیدم نوری از سر مبارکش بجانب آسمان ساطع است.

خرایج - علی بن زید بن علی بن الحسین بن زید گفت: خدمت حضرت ابو محمد امام عسکری علیه‌السلام رسیدم نشسته بودم ناگهان یادم آمد که پنجاه دینار داخل شال خود پنهان کرده بودم و حالا نیست خیلی ناراحت شدم اما چیزی نگفتم و نه جریان را اظهار کردم حضرت امام عسکری رو بمن نموده فرمود ان شاء الله محفوظ

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۸

است بخانه آدمم برادرم پولها را بمن داد.

مناقب و خرایج - ج ۴ ص ۴۳۳- ابو العیناء محمد بن قاسم هاشمی گفت: وقتی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام میرفتم تشنه که می شدم از جلالت و مقام آن جناب خجالت میکشیدم آب بخواهم می فرمود غلام آب بیاور برای او گاهی در دل خیال حرکت کردن داشتم میدیدم امام علیه السلام به غلام می فرمود او را حاضر کن<sup>۴</sup>.

خرایج - ابو بکر فهفکی گفت تصمیم گرفتم بسامرا بروم برای کاری که داشتم مدتی در آنجا بودم روزی که امام علیه السلام از منزل خارج می شد من در کوچه ابی قطیعه بن داود نشستم ناگهان آن جناب آمد میرفت بدار العماره چشم من که بایشان افتاد با خود گفتم بایشان عرض میکنم اگر خارج شدن من از سامرا برایم خوب است تبسم برویم بفرمائید.

همین که بمن رسید لبخندی عالی بصورتم زد همان روز خارج شدم دوستان برایم نقل کردند که طلبکاری از پی من آمده بود که از من طلبی داشت اگر مرا پیدا می کرد آبرویم را می برد زیرا مال او نزد من وجود نداشت.

خرایج - عمر بن ابی مسلم گفت: سمیع مسمعی خیلی مرا اذیت می کرد و پیوسته از دست او ناراحتی می کشیدم و خانه او دیوار خانه بدیوار من بود نامه ای خدمت حضرت عسکری نوشتم و تقاضای دعا کردم تا خداوند فرج عنایت کند در جواب نامه ام نوشت بزودی منتظر فرج باش پولی از طرف فارس برایت خواهد رسید.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۳۹

پسر عمویی در فارس داشتم که تاجر بود و جز من وارثی نداشت ثروت او پس از چند روز بمن رسید.

در آخر نامه نوشته بود استغفار کن و توبه نما از آنچه گفتم. جریان این بود که من روزی با چند نفر ناصبی نشسته بودم صحبت از حضرت ابو طالب شد تا رسید به مولایم من نیز با آنها هم داستان شدم برای تضعیف نمودن جریان. دیگر با آنها نشست و برخاست نکردم فهمیدم منظور مولایم همین جریان بود.

خرایج - حجاج بن یوسف عبدی گفت: پسر من را در بصره مریض گذاشته بودم نامه ای برای حضرت عسکری نوشتم و تقاضای دعا برای او کردم در جواب من نوشت خدا پسر من را رحمت کند اگر مؤمن باشد.

---

<sup>۴</sup> (۱) سید مرتضی در غرر و درر می نویسد ابو العیناء مردی حاضر جواب در حدود چهل سالگی کور شد از او پرسیدند کوری برای تو چه ناراحتی بوجود آورده گفت: دو چیز اول اینکه ثواب پیش سلام کردن از دست من رفت دوم اینکه با کسی که مناظره می کنم ناراحتی و عصبانیت را در چهره اش نمی بینم تا دست از سخن بردارم.

حجاج گفت نامه‌ای از بصره برایم آمد که پسر از دنیا رفته در همان تاریخی که حضرت امام حسن عسکری جریان فوتش را نوشته بود. پسر در مورد امامت حضرت عسکری مشکوک شده بود به واسطه اختلافی که میان شیعه بود.

خرایج - محمد بن عبد الله گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در آن وقت بچه کوچکی بود در چاه افتاد امام علی النقی علیه السلام مشغول نماز بود زنان شروع بداد و فریاد کردند امام علیه السلام که نماز سلام را داد فرمود چیزی نیست آب بالا آمده بود تا لب چاه و حضرت عسکری روی آب مشغول بازی با آب بود.

خرایج - احمد بن محمد بن مطهر گفت: یکی از یاران و اصحاب نامه‌ای برای حضرت عسکری نوشت او از اهالی جبل بود (همدان) در نامه سؤال کرد کسانی که واقفی مذهب هستند و توقف در امامت حضرت موسی بن جعفر کرده‌اند ما میتوانیم آنها را دوست داشته باشیم یا باید از ایشان تبری نمائیم و بیزار باشیم. در جواب نوشت دلت بحال عمویت میسوزد؟ خدا عمویت را رحمت نکند و از او بیزار باشد من از آنها بیزارم تو نیز از آنها کناره بگیر بیعت مریضشان مرو و تشییع جنازه

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۰

ایشان را مکن و هرگز بر مرده آنها نماز نخوان.

کسی که امامی را بامامت بپذیرد که امام نباشد مساویست با کسی که منکر امامی شود که از طرف خدا بامامت تعیین شده او مثل همان کسی است که شریک برای خدا قائل است و معتقد بسه خدا است کسی که امامت امام آخر را منکر باشد مثل کسی است که امامت امام اول ما را منکر شود و کسی که دیگری را بتعداد ائمه اضافه نماید مثل کسی است که از امامان یکی را قبول نداشته باشد.

سؤال کننده اطلاع نداشت که عمویش واقفی مذهب است امام علیه السلام بدین وسیله به او اطلاع داد که عمویت دارای چنین اعتقادی است.

خرایج - یکی از معجزات آن جناب اینست که قبور بنی عباس در سامرا همیشه پر از فضله کبوتر و خفاش بود با اینکه هر روز آنها را تمیز می کردند باز فردا پر از فضله می شد و بر فراز قبه امام حسن عسکری و امام علی النقی و یا قبه آباء گرام آنها علیهم السلام فضله کبوتر و پرنده‌ای دیده نمی شد چه رسد بر روی قبر آنها این مطلب الهامی بود که خداوند از جهت احترام و اجلال بایشان مینمود.

خرایج- عیسی بن صبیح گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد زندان شد من بامامت آن جناب اعتقاد داشتم فرمود تو شصت و پنج و سال و چند ماه و یک روز داری. من کتاب دعائی داشتم که تاریخ تولدم در آن نوشته شده بود وقتی بکتاب دعا مراجعه کردم دیدم همان طوری است که امام فرموده.

پرسید فرزند داری گفتم: نه. گفت خدایا او را پسری عنایت کن تا کمک و پشتیبان او باشد فرمود خوب کمکی است پسر، بعد این شعر را خواند:

ان الذلیل الذی لیست له عضد

من کان ذا عضد یدرک ظلّامته

° گفتم آقا! شما فرزند دارید. فرمود بخدا سوگند بزودی مرا فرزندی روزی می شود که زمین را پر از عدل و داد میکند اما اکنون فرزندی ندارم بعد

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۱

این شعر را خواند:

بنی حوالیّ الاسود اللوابد  
اقام زمانا و هو فی الناس واحد

لعلک یوما ان ترانی کائما  
فان تمیما قبل ان یلدا لخصی

⁶ مناقب و خرایج- محمد بن حسن بن ذویر از پدرش نقل کرد که گفت: پدرم با حضرت عسکری زیاد رفت و آمد داشت روزی خدمت آن جناب رسید موقعی بود که مرکبش را آماده کرده بودند تا سوار شود برای رفتن بخانه سلطان خیلی رنگش از خشم تغییر کرده بود پهلویش مردی از اهل سنت بود که هر وقت سوار می شد حرفهائی میزد که امام را مورد شماتت قرار میداد و از کار او ناراحت می شد.

آن روز مردک خیلی حرف زد و اصرار زیاد نمود با امام براه افتاد تا بر سر دو راهی رسیدند بواسطه کثرت رفت و آمد و مال سواری نتوانست از راه امام علیه السلام برود بناچار راه دیگر را انتخاب کرد که باز بامام برسد حضرت عسکری علیه السلام یکی از غلامان خود را خواست به او فرمود برو این مرد را کفن کن.

⁵ (۱) هر کس دارای پشتیبان باشد انتقام خود را میگیرد خوار و ذلیل کسی است که او را پشتی بانی نیست.

⁶ (۱) شاید روزی مرا به بینی که فرزندانم چون شیر ژیان اطرافم را گرفته اند تمیم نیز قبل از اینکه فرزندانم زیاد شود مدتی تنها بود.

همین که امام علیه‌السلام ببازار رسید آن مرد با ایشان برخورد کرد ولی خواست از راه باریکی بگذرد تا مزاحم امام شود در آنجا قاطری ایستاده بود چنان او را لگد زد که از دنیا رفت غلام ایستاد و او را کفن کرد طبق دستور امام، آن جناب براه خود ادامه داد ما نیز به همراه ایشان رفتیم.

ارشاد مفید- محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی گفت: ابو محمد امام حسن عسکری نامه‌ای برای ابو القاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت بیست روز تقریباً قبل از فوت معتز خلیفه عباسی، در آن نامه قید کرد که در خانه خود باش تا اتفاقی که باید بیفتد بوقوع پیوندد پس از کشته شدن بریحه<sup>۷</sup> نامه‌ای برای

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۲

امام نوشت که اتفاق بوقوع پیوست اینک چه کنم؟.

در جوابش نوشت: این آن اتفاقی که منظور من بود نیست تا بالاخره معتز از دنیا رفت.

ارشاد- ابن قولویه از کلینی نقل میکند که محمد بن علی بن ابراهیم ابن موسی بن جعفر گفت ما در تنگدستی قرار گرفتیم پدرم گفت حرکت کن برویم پیش این مرد: منظورش حضرت عسکری بود معروف است که دارای جود و سخاوت است.

گفتم پدر او را می‌شناسی گفت: نه او را می‌شناسم و نه تا کنون او را دیده‌ام بالاخره براه افتادیم پدرم در بین راه گفت چقدر احتیاج داریم که بما پانصد درهم بدهد دوپست درهم برای خرج لباس و پوشاک و دوپست درهم برای تهیه آرد و صد درهم برای سایر مخارج من نیز با خود گفتم کاش بمن سیصد درهم بدهد با صد درهم الاغی بخرم و صد درهم برای مخارج و صد درهم نیز برای خرید لباس و بطرف همدان و قزوین و آن نواحی بروم.

وقتی بدرب خانه رسیدیم غلام امام خارج شده گفت: علی بن ابراهیم با پسرش وارد شوند پس از داخل شدن سلام کردیم بپدرم فرمود چه شده که تا کنون اینجا نیامده‌ای گفت: آقا خجالت می‌کشیدم شما را با این حال ملاقات کنم وقتی از خدمتش خارج شدیم غلام امام بیرون آمد و کیسه‌ای محتوی پانصد درهم بپدرم داده گفت دوپست درهم برای لباس و دوپست درهم برای آرد و صد درهم برای مخارج. بمن نیز کیسه‌ای محتوی سیصد درهم داد گفت با صد درهم یک

---

<sup>۷</sup> (۲) بریحه یکی از اکراد بود که پیش خلفا مقامی داشت.

اما قتل معتز بچند نوع نقل شده بعضی گفته‌اند او را با آب جوش تنقیه کردند و برخی نوشته‌اند داخل حمام بسیار داغی کردند و نگذاشتند خارج شود تا مرد و بعضی گفته‌اند پس از خارج شدن او را آب یخ دادند کیدش پاشید بنقل. از مسعودی.

الاع بحر و صد درهم برای لباس مصرف کن و صد درهم برای مخارج خود صرف نما ولی بطرف جبل (قزوین و همدان، حدود آذربایجان و عراق عرب و خوزستان) مرو ولی حرکت کن بجانب سورا که محلی از اطراف بغداد است.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۳

بجانب سورا رفت در آنجا با زنی ازدواج کرد درآمد او امروز بالغ بر چهار هزار دینار است با وجود این معتقد بمذهب واقفه بود.

محمد بن ابراهیم کردی به او گفت: آیا دلیلی از این آشکارتر در مورد امامت میخواهی گفت نه راست میگوئی ولی بالاخره کاری است که بر طبق آن مدتی عمر خود را گذرانده‌ایم.

ارشاد- ابو علی مطهری از قادسیه نامه‌ای برای امام علیه‌السلام نوشت و اطلاع داد که مردم از رفتن بحج منصرف شده‌اند از ترس تشنگی. در جواب نوشت:

به راه خود ادامه بدهید با کی ان شاء الله بر شما نیست. آنهایی که باقی مانده بودند رفتند بسلامت و تشنگی ناراحتشان نکرد.

ارشاد- علی بن حسین بن فضل گفت: سپاهی گران برای سرکوبی جعفری<sup>۱</sup> از اولاد جعفر آمد که نمیتوانست از خود دفاع کند نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه‌السلام فرستاد و شکایت از جریان نمود امام علیه‌السلام در جوابش نوشت: بزودی از شر آنها خلاص خواهی شد ان شاء الله.

او با چند نفر از خانه برای دفاع خارج شد که بهزار نفر نمیرسیدند ولی مهاجمان حدود بیست هزار نفر می‌شدند بالاخره با همین عده کم آنها را تار و مار کردند: ارشاد- اسماعیل بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس گفت: سر راه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام نشستم همین که آمد شکایت حال خود را بایشان نمودم قسم خوردم که حتی یکدرهم یا بیشتر ندارم و نه خوراک صبح و شام دارم.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۴

فرمود: قسم دروغ بخدا میخوری مگر دویست دینار فلان جا پنهان نکرده‌ای؟

---

<sup>۱</sup> (۱) بعضی گفته‌اند از اولاد جعفر بن ابی طالب بوده و برخی گفته‌اند مراد جعفر پسر متوکل است که مستعین هر کس را احتمال میداد ادعای خلافت دارد میکشت سپاهی برای کشتن او فرستاد وقتی در محاصره قرار گرفت این نامه را نوشت و جوابی که در متن روایت است باو دادند.

این سخن من نه برای اینست که بتو چیزی ندهم غلام هر چه با تو هست به او بده غلام مبلغ صد دینار بمن داد.

بعد فرمود: تو در حساسترین موقعی که احتیاج به آن پولهایی که پنهان کرده‌ای پیدا میکنی از دست یافتن به آن پول محروم خواهی شد. امام علیه‌السلام راست گفت. زیرا پولی که بمن لطف کرد خرج کردم احتیاجی بسیار شدیدی پیدا نمودم که دیگر هیچ راهی برای گذران خود نداشتم رفتم از پی پولهایی که دفن کرده بودم هر چه گشتم آنها را پیدا نکردم بعد متوجه شدم فرزندم جای پولها را میدانسته برداشته و فرار نموده است.

در کتاب نجوم می‌نویسد: محمد بن هارون گفت: مرا پدرم با یکی از یاران ابو القلا صاعد نصرانی فرستاد تا از او بشنوم جریانی را که از پدرش نقل می‌کند راجع بمولایمان امام حسن عسکری علیه‌السلام وقتی پیش او رفتم مردی بزرگوار و شریف بنظرم رسید علت آمدن خود را نقل کردم مرا نزدیک خود نشاند.

گفت: پدرم نقل کرد که من و برادرانم با گروهی از اهل بصره برای شکایت از فرماندار بسامرا رفتیم روزی در سامرا برخورد کردیم بمولا ابو محمد حسن ابن علی علیه‌السلام که روی سر پارچه نازکی داشت و بر دوش ردائی، با خود گفتم بعضی از مسلمانان مدعی هستند که این مرد غیب میداند اگر واقعا عالم بغیب است پارچه‌ای را که بسر بسته جلو سر را بعقب بیاورد دیدم همین کار را کرد. باز با خود گفتم این یک اتفاقی بود اگر عالم بغیب باشد ردا را برمیگرداند طرف چپ را بر راست و راست را بچپ همین کار را نیز کرد در این موقع نزدیک من بود و می‌آمد روی بمن کرده فرمود: صاعد چرا خود را مشغول خوردن غذای مطبوعی که داری نمیکنی و مشغول خوردن چیزی شده‌ایکه از آب آفریده شده و تو از خاک. گفت: ما

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۵

مشغول خوردن ماهی بودیم.

این عین لفظ حدیث او بود همان طوری که خودش نقل کرد ولی کسی او را بشناسد آن طوری که ما شناختیم مثل اینست که این جریان را خودش مشاهده کرده بالاخره صاعد بن مخلد مسلمان شد و وزیر معتمد عباسی گردید.

کتاب نجوم - عمر بن ابی مسلم ابو علی گفت: نامه‌ای برای حضرت عسکری نوشتم و درخواست کردم نام بچه‌ای که کنیزم در رحم دارد تعیین فرماید.

در جواب نوشت: نام بچه را وقتی بگذار که چندی از ولادتش گذشته باشد.

پسرک پس از یکماه از ولادت. مرد امام علیه السلام پنجاه دینار برای من فرستاد بوسیله محمد بن سنان صواف، فرمود با این پول کنیزی خریداری کن.

مناقب- داود بن اسود گفت: مرا حضرت عسکری علیه السلام خواست و چوبی بمن سپرد مثل اینکه پای دربی بود گرد و بزرگ که در دست جا می شد.

فرمود: با این چوب برو پیش عمری من براه افتادم در بین راه مرد سقائی بمن برخورد که قاطری داشت قاطر مزاحم رفتن من شد سقا صدا زد کنار برو تا قاطر رد شود من با همان چوب بقاطر زدم چوب شکست ناگهان دیدم داخل چوب نامه‌ها ایست فوری چوب را برداشتم سقا شروع بداد و فریاد کرد و مرا و مولایم را فحش داد.

وقتی در مراجعت بنزدیک خانه رسیدم عیسی خادم نزدیک درب دوم پیش من آمده گفت مولایم میفرماید: چرا قاطر را زدی و پایه درب را شکستی.

گفتم: من نمیدانستم داخل پایه درب چه بود فرمود چرا کاری کردی که محتاج بعذر خواهی بشوی مبادا دو مرتبه چنین کاری بکنی اگر دیدی کسی بشما ناسزا میگوید راهت را بگیر برو مبادا با او بگفتگو پردازی یا خود را معرفی کنی که هستی ما در محله و شهر بدی هستیم از راه خودت برو کلیه کارها و

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۶

احوال ترا مطلع هستیم و ما خبر داریم متوجه باش<sup>۹</sup>.

ادریس بن زیاد گفت: من در باره ائمه علیهم السلام معتقد بسخنی بس بزرگ بودم (خدائی) بجانب سامرا رفتم برای دیدن حضرت عسکری وارد شدم آثار سفر و خستگی آن در قیافه‌ام آشکارا بود خود را در سر حمامی انداختم و بخواب رفتم از خواب بیدار نشدم مگر بوسیله شلاق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که مرا با آن بیدار کرد چشم باز کرده سلام کردم و از جای حرکت کرده پای مبارکش را بوسه زدم آن جناب سوار بود و غلامان اطرافش را گرفته بودند.

در همان برخورد اول فرمود: ادریس **بَلَّ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَفِئُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**<sup>۱۰</sup> عرض کردم آقا همین کافی است من آمده بودم که در همین مورد از شما سؤال کنم، امام از من رد شد و رفت.

<sup>۹</sup> (۱) مناقب- ج ۴ ص ۴۲۷.

<sup>۱۰</sup> (۲) سوره انبیاء آیه ۲۶ اشاره باینست که ما بنده فرمانبردار خدا هستیم.

حمزه بن محمد سروی گفت: در مضیقه مالی قرار گرفتیم و تصمیم گرفتیم بروم پیش پسر عمویم یحیی بن محمد در حران در ضمن نامه‌ای برای امام علیه‌السلام نوشتم و تقاضای دعا کردم.

حضرت عسکری در جواب نامه من نوشت از مسافرت صرف نظر کن خداوند گرفتاریت را رفع خواهد کرد و پسر عمویت از دنیا رفته. همان طور که امام علیه‌السلام فرمود اتفاق افتاده بود و ارث او بمن رسید.

اسحاق گفت: یحیی قنبری گفت: حضرت عسکری وکیلی داشت که خانه‌ای را به او اختصاص داده بود و برای او خدمتکاری سفید پوست بود. وکیل پیوسته میخواست با خادم آمیزش جنسی داشته باشد اما او امتناع میورزید جز اینکه او را با شراب مست کند چاره‌ای ندید بالاخره به او شراب داد و غلام را پیش خود آورد بین او و حضرت عسکری علیه‌السلام سه درب فاصله بود که هر سه قفل داشت.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۷

وکیل گفت: من هنوز بیدار بودم که صدای قفل در بها را شنیدم که باز می‌شد تا بالاخره امام علیه‌السلام آمد جلو درب خانه فرمود: از خدا بترسید. فردا صبح دستور داد غلام را بفروشد و مرا از خانه خارج کرد.

سفیان بن محمد ضبعی گفت: نامه‌ای بحضرت عسکری نوشتم و درخواست کردم ولیجه را که در آیه شریفه است **وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً** تفسیر فرماید.

من در دل با خود فکر کردم ولی در نامه نوشتم مؤمنین که در این آیه ذکر شده کیانند.

در جواب نامه‌ی من نوشت: ولیجه کسی است که مقامش از امام پائین‌تر باشد و تو در دل فکر کردی که مؤمنین در این آیه کیانند» آنها ائمه معصومین علیهم السلام هستند که بر خداوند توکل و اعتماد نموده‌اند خداوند اجازه داده که به ایشان اعتماد نمایند.

اشجع بن اقرع گفت: نامه‌ای خدمت حضرت عسکری علیه‌السلام نوشتم تقاضا کردم در باره ناراحتی چشمم دعا بفرماید، یکی از چشمهایم کور شده بود چشم دیگر نیز در حال از بین رفتن بود، در جواب من نوشت: خداوند جلوگیری از چشمهایت نموده چشم خوب را برایت نگه داشته است در آخر نامه نوشته بود خداوند بتو اجر دهد و ثواب نیکو عنایت کند من غمگین شدم و در خانواده خود کسی را در نظر نداشتم که مرده باشد پس از چند روز خبر فوت فرزندم طیب آمد فهمیدم این تسلیت مربوط به او است.

عمر بن ابی مسلم گفت: شخصی از اهالی مصر وارد سامرا شد بنام سیف بن لیث میخواست دادخواهی و شکایت کند پیش مهتدی از شفیع خادم که باغ او را غصب نموده بود و خودش را از آنجا بیرون کرده، ما راهنمایی کردیم که نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه‌السلام بنویسد و تقاضا نماید که آن جناب در کارش چاره- سازی فرماید.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم‌السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۸

در جواب نامه نوشت: ناراحت نباش باغت را برمیگرداند بسطان مراجعه مکن برو پیش همان وکیلی که باغ دست اوست او را از سلطان بزرگ یعنی خداوند تبارک و تعالی بترسان.

وکیل را دید گفت موقعی که تو رفتی بمن نوشت ترا بخوادم و باغ را رد کنم باغ را با نوشته و حکم قاضی ابو الشوارب<sup>۱۱</sup> به او رد کرد، با شهادت شهود و احتیاجی پیدا نکرد که پیش مهتدی خلیفه عباسی برود بالاخره صاحب باغ شد.

علی بن محمد از یکی از دوستان نقل کرد که گفت: نامه‌ای محمد بن حجر برای حضرت عسکری نوشت شکایت از عبد‌العزیز بن دلف و یزید بن عبد‌الله کرد در جواب او امام نوشت: اما عبد‌العزیز که از شرش راحت شدی، اما یزید بالاخره در پیشگاه پروردگار یک دیگر را خواهید دید عبد‌العزیز مرد ولی یزید محمد بن حجر را کشت.

احمد بن اسحاق گفت: خدمت حضرت ابو محمد امام عسکری علیه‌السلام رسیدم و درخواست کردم چند خطی بنویسد تا خطش را بشناسم که هر وقت نامه‌ای نوشت با آن تطبیق کنم فرمود بسیار خوب اما باید متوجه باشی که خط تفاوت میکند اگر با قلم ریز یا درشت نوشته شود مبادا مشکوک شوی آنگاه دواتی خواست.

من با خود گفتم همین قلمی که با آن می‌نویسد از امام علیه‌السلام بهدیه خواهم گرفت پس از نوشتن شروع کرد با من بصحبت کردن در ضمن صحبت قلم را با پارچه دوات پاک می‌کرد بعد رو بمن نموده فرمود: احمد این قلم را با خود ببر من قلم را گرفتم ....

کافی- ج ۱- ص ۵۱۳- محمد بن یحیی از احمد بن اسحاق همین جریان را

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم‌السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۴۹

نقل کرد تا اینکه گفت قلم را گرفته عرض کردم آقا من از یک جریان که مربوط بخودم هست خیلی ناراحت و اندوهگین هستم می‌خواستم از پدر بزرگوارتان در این مورد سؤال کنم موفق نشدم، فرمود چه موضوعی است.

<sup>۱۱</sup> (۱) ابو الشوارب احمد بن محمد بن عبد‌الله اموی است قاضی بغداد بود در زمان متوکل تا زمان مقتدر.

عرضکردم از آباء گرامتان روایت شده برای ما که خواب پیامبران بر پشت است و خواب مؤمنین بر شانه راست و خواب منافقین بر شانه چپ و شیاطین بر رو می خوابند. فرمود همین طور است. عرضکردم آقا من هر چه کوشش میکنم که بر پهلوی راست بخوابم برایم مقدور نمی شود و خوابم نمی برد.

امام علیه السلام ساعتی سکوت کرد آنگاه فرمود: بمن نزدیک بیا. نزدیک شدم فرمود دست خود را ببر زیر لباسهایت من چنین کردم امام علیه السلام دست خود را زیر لباسهای من کرد و با دست راست بر پهلوی چپ من کشید و با دست چپ بپهلوی راستم سه مرتبه این کار را تکرار کرد.

احمد گفت: پس از آن دیگر برایم مقدور نبود به پهلوی چپ بخوابم و هرگز خوابم نمی برد اگر به پهلوی چپ میخوابیدم.

مناقب - شاهویه بن عبد ربه گفت: برادرم صالح زندانی بود نامه ای برای حضرت عسکری نوشتم و چند سؤال در آن نامه کردم همه را جواب داده بود و نوشته بود که برادرت روزی که نامه ی من بتو رسید از زندان خارج خواهد شد میخواستی در مورد او از من درخواستی بنمائی اما فراموش کردی.

من مشغول خواندن نامه امام علیه السلام بودم که چند نفر آمدند و بشارت دادند که برادرت آزاد شد بدیدن او رفتم و نامه را دادم خواند.

ابو العباس محمد بن قاسم گفت: خدمت حضرت عسکری علیه السلام بودم تشنه شدم ولی نخواستم از فرمایش آن جناب محروم شوم بواسطه تقاضای آب بر تشنگی صبر کردم آن جناب مشغول صحبت بود سخن خود را قطع کرده فرمود غلام به ابو العباس آب بده.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۰

محمد بن عباس گفت: ما مشغول صحبت در باره معجزه های امام حسن عسکری علیه السلام بودیم، مردی ناصبی گفت اگر جواب نامه مرا که بدون دوات بنویسم داد میدانم او امام است، ما نامه ای نوشتیم و چند مسأله سؤال کردیم آن مرد هم نامه ای بدون مرکب نوشت روی کاغذی نامه او نیز جزء نامه های ما بود فرستادیم خدمت امام جواب مسائل ما را داد و در نامه ای اسم آن مرد و پدرش را نوشت تا چشم او به جواب امام علیه السلام افتاد مدهوش شد وقتی بهوش آمد، به امامت آن جناب معتقد شد.

ابو جعفر عمری گفت: در ایام حج ابو طاهر بن بلبل همدانی را دیدم که بخشش‌های زیاد می‌کرد بعد از برگشتن جریان را برای امام علیه‌السلام نوشت در جوابش امام عسکری علیه‌السلام نوشت برای او صد هزار دینار فرستاده بودیم گفتیم بتو نیز صد هزار دینار بدهند این مطلب دلیل است بر اینکه گنج‌های زمین در اختیار آنها است.

محمد بن درباب رقاشی گفت: نامه‌ای برای حضرت امام حسن عسکری نوشتم و از مشکاه سؤال کردم در آن موقع زخمی حامله بود و موقع زایمانش بود درخواست کردم دعا بفرماید خداوند بمن پسری بدهد و نام او را معین فرماید در جواب نوشت مشکاه قلب محمد صلی الله علیه و اله و سلم است ولی در مورد زخم چیزی نوشته بود در آخر نامه نوشته بود خداوند اجر ترا عظیم فرماید و بجای او فرزند نیکو بتو عنایت کند زخم زایمان کرد بچه‌اش مرده بدنیا آمد باز حامله شد و پسری زائید.

عمر بن ابی مسلم گفت: سمیع مسمعی مرا خیلی اذیت می‌کرد و پیوسته از دست او ناراحتیها می‌کشیدم خانه‌اش وصل بخانه من بود نامه‌ای خدمت امام نوشتم و از ایشان تقاضای دعا کردم در جواب نوشت بزودی راحت خواهی شد از دست او و مالک خانه او می‌شوی. سمیع پس از یک ماه مرد من خانه‌اش را خریدم و آن را جزء خانه خود کردم ببرکت امام علیه‌السلام.

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۱

محمد بن عبد العزیز بلخی گفت: یک روز در بازار گوسفند فروشان بودم چشمم بحضرت عسکری علیه‌السلام افتاد که از منزل خود می‌آمد و تصمیم داشت بدار الخلافه برود من در دل با خود گفتم اگر صلاح باشد فریاد می‌زنم مردم این حجت خداست او را بشناسید ولی مرا میکشند.

همین که امام نزدیک بمن رسید با انگشت سبابه خود اشاره کرد ساکت باش، همان شب ایشان را دیدم میگفت باید کتمان کنی و گر نه کشته می‌شوی از جان خود بترس.

کشف الغمه - محمد بن اقرع گفت: نامه‌ای برای حضرت عسکری نوشتم و در آن سؤال کردم آیا امام محتلم می‌شود؟ پس از پایان نامه با خود گفتم احتلام یک نوع کار شیطانی است و خداوند ائمه علیهم السلام را از این کار نگه می‌دارد.

در جواب نامه من نوشت: حال امامان در خواب مانند بیداری است خواب تغییری برای ایشان بوجود نمی‌آورد خداوند آنها را نگه میدارد از وساوس شیطانی همان طوری که در دل با خود اندیشیدی.

کشف الغمه - بنقل از کتاب دلائل از ابو بکر گفت: یکی از دوستان بمن پیشنهاد کرد که با او شریک شوم در خرید میوه از اطراف و نواحی مختلف من نامه‌ای در این مورد برای حضرت عسکری نوشتم و اجازه خواستم.

در جواب نوشت مداخله در هیچ کدام، نکن مگر تو غافلی از آفت ملخ و خراب شدن زراعت.

ملخ آمد و تمام میوه‌ها را از بین برد آنچه باقی ماند خراب بود و بی‌ارزش خداوند ببرکت آن آقا مرا از این ضرر نگهداشت.

حسن بن طریف گفت: نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه‌السلام نوشتم و در آن نامه سؤال کردم معنی این فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌س‌لم چیست «من کنت مولاه فعلی مولاه» فرمود منظورش این بود که بدین وسیله او را مشخص نماید و حزب-

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم‌السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۲

الله در میان مردم شناخته شوند.

گفت: مدت سی سال بود که من زنی را صیغه نکرده بودم و خیلی مایل بودم باین کار نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه‌السلام نوشتم در ضمن زنی را در همسایگی خود سراغ داشتم که میگفتند خیلی زیباست به او تمایل پیدا کردم ولی زن بدکاره‌ای بود که گریز و پرهیزی نداشت بهمین جهت من بی‌میل شدم بعد در دل با خود گفتم چنین بما دستور داده‌اند که زن زناکار را صیغه کن که باین کار او را از یک حرام باز داشته‌ای بالاخره در نامه خود از حضرت امام حسن عسکری در مورد متعه اجازه خواستم و مشورت کردم و سؤال کردم آیا پس از گذشت این مقدار سال جایز است متعه برایم.

در جواب نوشت: با این کار خود سنتی را زنده میکنی و بدعتی را از بین میبری هیچ اشکالی ندارد ولی مبادا با آن زن معروفه که همسایه‌ات هست چنین کاری بکنی گرچه در دل چنین تصمیمی را داشتی، آباء گرامم فرموده‌اند زن زناکار را صیغه کن تا از کار حرام او جلوگیری کنی اما این زن شهرت بزنا دارد و بی‌حیا است چون همسایه تو است میترسم جریان منتشر شود و برایت ضرری ببار آورد.

بواسطه نامه‌ای که آن جناب نوشته بود از این کار خودداری کردم و او را صیغه نکردم ولی شاذان بن سعد یکی از دوستان او را صیغه کرد جریان کارش مشهور شد تا بالاخره بسطان رسید و بواسطه این کار او را جریمه‌ای سنگین کردند خداوند مرا ببرکت مولایم از این پیش آمد نگهداشت.

سیف بن لیث گفت: موقع خارج شدنم از مصر پسر مریض بود و پسر دیگرم که از او بزرگتر بود سرپرست خانواده و وصی من بود و از باغها نگهداری می‌کرد نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه‌السلام نوشتم و تقاضای دعا کردم برای پسر مریضم.

در جواب من نوشت: پسر مریضت خوب شد ولی پسر بزرگتر که سرپرست خانواده و وصی تو بود از دنیا رفت خدا را ستایش کن مبادا ناراحتی کنی که اجر

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۳

و پاداشت از بین می‌رود.

نامه‌ای برایم رسید که نوشته بود: پسر مریضم شفا یافته اما پسر بزرگترم از دنیا رفته است همان روزی که جواب نامه‌ی حضرت عسکری بمن رسید.

کشف الغمه- از کتاب دلائل نقل میکنند که محمد بن حمزه سروری گفت:

نامه‌ای توسط ابو هاشم داود بن قاسم که دوست من بود برای حضرت عسکری علیه السلام نوشتم تقاضا نمودم دعا فرماید وضع مالی من خوب شود خیلی گرفتار و فقیر بودم نامه را تقدیم کرده بود در جواب نوشتند: ترا مژده میدهم که خداوند وسیله ثروتمندیت را فراهم نمود.

پسر عمویت یحیی بن حمزه از دنیا رفت و صد هزار درهم ثروت باقی گذاشت بزودی بتو خواهد رسید خدا را شکر کن ولی مواظب اقتصاد و میانه روی باش مبادا اسراف ورزی چنین کاری از شیطان سرمیزند.

چند روز گذشت که شخصی آمد از حرّان که حواله‌هایی به همراه داشت و خبر آورد که پسر عمویت از دنیا رفته تاریخ فوت او مطابق همان روزی بود که ابو هاشم جواب نامه‌ی امام حسن عسکری علیه السلام را برایم آورد. با آن پول ثروتمند شدم و از فقر و تنگدستی رهائی یافتم حق خدا را که در مالم بود دادم و ببرادرانم نیکی کردم ولی جلو خرج را گرفتم. طبق دستور مولایم چون من پیش از آن آدم ولخرجی بودم.

محمد بن صالح خنعمی گفت: نامه‌ای برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و سؤال کردم از خوردن خربزه که خیلی به آن علاقه داشتم در جواب نوشت قبل از خوردن صبحانه خربزه نخور که موجب فلج می‌شود من تصمیم داشتم راجع بصاحب زنج<sup>۱۲</sup> از حضرت عسکری سؤالی بکنم چون او در بصره خروج کرده

«یا أحنف کانی به و قد سار بالجیش الذی لا یکون له غبار و لا لجب

<sup>۱۲</sup> (۱) او مدعی بود که نسب بحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام میرساند در سال ۲۵۵ در بصره قیام کرد زنگی‌هایی که در بصره اقامت داشتند از او

تبعیت کردند بهمین جهت صاحب الزنج شد. امیر المؤمنین (ع) نیز در نهج البلاغه اشاره بقیام او فرموده است در ضمن این جمله

«یا أحنف کانی به و قد سار بالجیش الذی لا یکون له غبار و لا لجب» E

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۴

بود ولی فراموش کردم بنویسم. در آخر نامه نوشته بود: صاحب زنج از ما خانواده نیست.

کشف الغمه- از کتاب دلائل: محمد بن ربیع شیبانی گفت: مناظره کردم با مردی از ثنویها در اهواز سپس وارد سامرا شدم حرف‌های آن مرد کمی بدلم نشسته بود.

بر در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از دار الخلافه آمد روزی بود که میرفت بدار الخلافه در این موقع نگاهی بمن نموده با انگشت سبابه اشاره کرد

(احد احد فوخته)

خدا یکتا است یکتاست بی‌کثائی او قائل باش. من از شنیدن حرف امام بیهوش شده روی زمین افتادم.

(ثنویه قائل بدو مبدء خیر و شر و نور و ظلمت هستند).

کشف الغمه- از کتاب دلائل: علی بن محمد بن حسن گفت: گروهی از اهواز وارد سامرا شدند من نیز با آنها بودم همه شیعه بودند سلطان بطرف بصره میرفت ما نیز خارج شدیم تا امام حسن عسکری علیه‌السلام را که با او خارج می‌شد مشاهده کنیم ما بین دو دیوار در سامرا نشسته بودیم منتظر برگشت آن جناب بودیم. برگشت همین که روبروی ما رسید دست خود را دراز کرد و عرقچین خود را از سر برداشت و در دست نگهداشت با دست دیگر روی سر خود دست کشید و در صورت یکی از دوستان همراه ما لبخندی زد.

آن مرد فریاد زد: گواهی میدهم که تو حجت خدا و برگزیده تمام مردمی از او پرسیدیم جریان چه بود گفت من در امامت آن جناب مشکوک بودم در دل با خود گفتم اگر بعد از بازگشت عرقچین از سر برداشت معتقد بامامتش می‌شوم.

کشف الغمه- از دلائل حمیری: ابو السهل بلخی گفت مردی برای حضرت عسکری نامه‌ای نوشت و تقاضا داشت که برای پدر و مادرش دعا فرمایند مادرش مذهب غالی داشت (که بخدائی ائمه قائلند) ولی پدرش مرد مؤمنی بود در

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۵

جواب نوشت خداوند پدرت را رحمت کند.

دیگر نامه‌ای نوشت و تقاضای دعا برای پدر و مادر خود کرد مادرش مؤمن ولی پدر او ثنوی مذهب بود امام علیه‌السلام در جواب نوشت خدا مادرت را بیامرزد.

ابو یوسف قصیر شاعر متوکل گفت: پسری برایم متولد شد وضع مالیم خوب نبود برای چند نفر نامه نوشتم و تقاضای کمک کردم همه مرا مأیوس کردند با خود گفتم بروم یک دور خانه بگردم آمدم که از خانه خارج شوم ناگاه دیدم ابو حمزه آمد و در دست همیانی داشت سیاه که در آن چهار صد درهم بود گفت:

مولایم امام حسن عسکری علیه‌السلام میفرماید این پول را خرج زایمان فرزندت بکن خداوند ولادت او را برایت مبارک گرداند ابو القاسم علی بن راشد گفت: مردی از علویان در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام از سامرا خارج شد بطرف همدان و قزوین و آذربایجان بجستجوی فضل و دانش مردی از همدان با او ملاقات کرد گفت: از کجا می‌آئی؟ جوابداد از سامرا گفت در سامرا فلان خانه را میشناسی؟ گفت: آری.

گفت تو از امام حسن عسکری حسن بن علی اخبار و اطلاعاتی کسب کرده‌ای گفت: نه.

پرسیدم پس برای چه بهمدان آمده‌ای گفت در جستجوی فضل و دانش گفت من حاضرم بتو پنجاه دینار (سکه طلا) بدهم با من برگردی برویم سامرا و مرا خدمت حسن بن علی علیه‌السلام برسانی قبول کرد.

پنجاه دینار را به او داد علوی با او برگشت رسیدند بسامرا اجازه ورود خواستند تا خدمت حضرت عسکری علیه‌السلام برسند. بھر دو اجازه داد وارد شدند امام علیه‌السلام در صحن حیاط نشسته بود.

وقتی چشم امام بمرد همدانی افتاد فرمود تو فلان کس پسر فلانی نیستی گفت: چرا فرمود پدرت برای تو وصیتی نموده و وصیتی نیز نسبت بما کرده آمده‌ای

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۶

که آن وصیت را انجام و بما پردازی با خود چهار هزار دینار داری بده.

آن مرد تمام فرمایش امام علیه‌السلام را پذیرفت و پول را تقدیم کرد در این موقع امام رو بمرد علوی کرد فرمود بجانب همدان بجستجوی فضل رفتی این مرد بتو پنجاه دینار داد مراجعت کرد و ما نیز بتو پنجاه دینار میدهیم. پنجاه دینار به او داد.

محمد بن عبد الله گفت: وقتی سعید دستور داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بکوفه ببرند ابو الهیثم نامه‌ای خدمت امام نوشت که خبری بما رسیده و موجب ناراحتی ما شده و خیلی ما را مضطرب نموده. در جواب نوشت پس از سه روز فرج خواهد رسید معتز خلیفه عباسی کشته شد.

گفت غلام کوچکی از امام علیه السلام گم شد و پیدا نشد خبر بان جناب دادند فرمود: بروید داخل گودال را بگردید وقتی داخل گودال خانه را گشتند دیدند مرده است.

گفت خزانه حضرت هادی را دزدیدند پس از درگذشت آن جناب اینخبر را بحضرت امام حسن عسکری دادند فرمود درب را ببندید آنگاه خانواده امام را خواست بیک یک آنها فرمود: تو باید فلان مبلغ بدهی مقداری که برداشته بود به او میفرمود تمام آنچه برده بودند برگشت داده شد.

کشف الغمه- از کتاب دلائل نقل میکند: هارون بن مسلم گفت برای پسر فرزند متولد شد روز دوم ولادتش نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه السلام نوشتم و درخواست کردم که نام و کنیه او را تعیین فرمایند ولی دوست داشتم نامش را جعفر و کنیه‌اش را ابو عبد الله بگذارند پیک آن جناب در روز هفتم آمد که با خود نامه‌ای آورده بود در آن نامه نوشته بود نامش را جعفر و کنیه‌اش را ابو عبد الله بگذار و برایم دعا کرده بود.

قاسم هروی گفت: از طرف حضرت عسکری علیه السلام توقیعی صادر شد برای یکی از بنی اسباط. گفت من نامه‌ای نوشتم برای آن جناب و تذکر دادم که دوستان

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۷

در باره شما اختلاف دارند تقاضا دارم دلیل و معجزه‌ای اظهار بفرمائید.

در جواب من نوشت خداوند عاقلان را طرف خطاب خویش قرار داده هیچ کس را یارای آن نیست که معجزه یا دلیلی بیاورد بیش از آنچه خاتم- الأنبیاء صلی الله علیه و اله آورد در باره آن جناب گفتند ساحر و شعبده باز است و دروغگو.

خداوند هر که قابل هدایت بود هدایت فرمود. جز اینکه دلیل موجب آرامش خاطر بیشتر مردم می‌شود اما جریان چنین است که خداوند عزیز بما اجازه سخن گفتن میدهد صحبت می‌کنیم گاهی ما را از سخن باز میدارد در آن موقع است که ساکت خواهیم بود.

اگر نمی‌خواست حق آشکار شود پیمبران را با مژده و تهدید نمی‌فرستاد آنها حق را آشکار کردند در حال ضعف و قدرت و مردم را راهنمایی کردند در زمانهای معین خداوند آنچه خود فرمود و حکم کرده اجرا خواهد کرد.

مردم چند دسته هستند آن کس که جوای واقعی باشد در راه رستگاری و نجات است او چنگ بحق میزند و خود را بشاخرای محکم آویزان نموده شک و تردید ندارد و پناهی جز آن نخواهد داشت.

دسته‌ی دیگر حق را از اهلش نمیجویند آنها مانند کسی هستند که سفر با کشتی در دریا نموده که موجهای خروشان او را بهر طرف می‌برد وقتی موج ساکن شود آرام است.

گروهی دیگر شیطان آنها را فریب داده کار آنها رد کردن اهل حق است از رشک و حسدی که دارند با باطل خود جلو حق را می‌گیرند.

آنها را که از خود اراده‌ای ندارند و بچپ و راست می‌روند رها کن چوپان وقتی بخواهد گوسفندان خود را جمع کند با کمترین کوشش جمع می‌کند.

در نامه خود تذکر داده‌ای که دوستان اختلاف دارند وقتی امام را معین نمایند و مشخص باشد دیگر شکی باقی نمی‌ماند کسی که در مقام حکم بنشیند او شایسته حکم است متوجه کسانی باش که رعایت آنها را در اختیار تو گذاشته‌اند

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۸

مبادا مطلب را آشکار کنی و جوای ریاست شوی که این دو کار موجب هلاکت می‌شود.

در نامه خود نوشته‌ای که تصمیم داری بقارس بروی برو خدا برایت خیر پیش آورد انشا الله بسلامت وارد مصر خواهی شد بدوستان ما که اطمینان به آنها داری سلام مرا برسان به ایشان بگو تقوی و پرهیزگاری پیشه گیرند و در امانت خیانت نورزند و بگو هر کس موجب افشاء امر امامت شود مثل اینست که با ما بجنگ پرداخته.

گفت وقتی نامه را خواندم از جمله‌ی وارد مصر خواهی شد انشا الله چیزی نفهمیدم. به بغداد رفتم و تصمیم رفتن بقارس داشتم ولی امکان پذیر نشد بجانب مصر رفتم.

کشف الغمه - از دلائل حمیری نقل می‌کند که علی بن محمد بن زیاد گفت نامه‌ای از جانب امام حسن عسکری علیه السلام رسید که نوشته بود برایت فتنه و آشوبی بپا می‌خیزد سعی کن از خانه خارج نشوی. گرفتار مصیبتی شدم که خیلی موجب ناراحتی من شد.

نامه‌ای برای مولایم نوشتم که منظور شما از آن فتنه همین بود. در جواب نوشت نه از این شدیدتر است.

مرا بواسطه جعفر بن محمود (که از یاران خلیفه بود) خواستند بگیرند بطوری در گرفتن شدت عمل بخرج دادند که منادی فریاد میزد هر کس فلانی را بیابد صد هزار درهم (سکه نقره) جایزه دارد.

کشف الغمه- بنقل از دلائل حمیری می نویسد محمد بن علی صیمری نقل کرد که وارد بر ابو احمد عبید الله بن عبد الله شدم دیدم جلو او نامه حضرت امام حسن عسکری است در آن نوشته بود من در مورد این ستمگر از خدا درخواست کرده ام او را پس از سه روز میگیرند روز سوم طوری که همه متوجه شدند

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۵۹

بحسابش رسیدند.

همان راوی نقل میکند که امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشت که آشوبی برای شما بپا می شود خود را آماده آن کنید پس از سه روز اتفاقی برای بنی هاشم افتاد که خیلی موجب ضعف آنها شد نامه ای نوشتم و سؤال کردم همین بود آن جریان.

در جواب فرمود نه غیر این است مواظب باشید چند روز که گذشت جریان معتز خلیفه عباسی بوقوع پیوست.

جعفر بن محمد قلانسی گفت برادرم محمد نامه ای برای حضرت عسکری نوشت زنش حامله بود نزدیک بزایمان درخواست کرد که از زایمان آسوده فارغش نماید و خداوند به او پسری بدهد و نامش را امام علیه السلام معین کند در جواب برایش خیر و خوبی را از خدا خواسته بود و نوشته بود که خداوند پسری آراسته بتو خواهد داد محمد و عبد الرحمن هر دو اسم خوبی هستند.

خداوند دو پسر دو قلو داد که در پای یکی از آنها یک انگشت اضافی بود اما دیگری کامل آنکه سالم بود محمد و پسری که انگشت اضافی داشت عبد الرحمن نام گذاشت.

جعفر بن محمد قلانسی گفت نامه ای برای حضرت عسکری نوشتم بوسیله محمد بن عبد الجبار که خادم آن جناب بود و در آن مسائل زیادی سؤال کرده بودم و در ضمن برای برادرم که به طرف ارمنیه برای خریدن گوسفند رفته بود تقاضای دعا کردم.

جواب سؤالها تمام داده شد ولی اسمی از برادرش نبرده بودند بعد خبر آمد که برادرش در همان روز که امام علیه السلام جواب نامه را نوشت از دنیا رفته بود فهمیدیم که اسم برادرش را نبرده چون می دانسته است از دنیا رفته.

ابو هاشم گفت یکی از دوستان امام نامه‌ای برای آن جناب نوشت و تقاضا کرد به او دعائی بیاموزد در جواب نوشت این دعا را بخوان

«یا اسمع السامعین»

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۰

و یا ابصر المبصرین یا عز الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم- الحاکمین صل علی محمد و آل محمد و اوسع لی فی رزقی و مدلی فی عمری و امنن علی برحمتک و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری».

ابو هاشم گفت من در دل با خود گفتم خدایا مرا در حزب و دسته خود قرار ده در این موقع امام علیه السلام رو بمن نموده فرمود تو در حزب خدا و دسته خدائیان هستی زیرا ایمان بخدا داری و تصدیق رسالت را کرده‌ای و عارف باولیاء و ائمه علیه السلام هستی و از ایشان پیروی میکنی بتو مژده میدهم مژده باد ترا.

محمد بن حسن بن میمون گفت نامه‌ای برای حضرت عسکری علیه السلام نوشتم و از فقر و تنگدستی شکایت کردم بعد با خود گفتم مگر حضرت ابو عبد الله نفرموده که فقر با ما خانواده بهتر از ثروت با غیر ما خانواده و کشته شدن با ما بهتر است از زندگی با دشمنان ما.

جواب آمد که خداوند دوستان ما را وقتی گناه زیاد داشته باشند مبتلا بفقر میکند و ما پناه آنهایی هستیم که بما پناهنده شوند و روشنائی هستیم برای کسی که بخواهد راه حقیقت را بوسیله ما تشخیص دهد و نگهدار آن کسیم که بما پناه آورد

(من اصبنا کان معنا فی السنام الا علی و من انحرَف عنا فالی النار)

هر کس ما را دوست داشته باشد با ما خواهد بود در درجات عالی بهشت و هر که از ما رو برگرداند به سوی آتش جهنم رهسپار می شود.

محمد بن حسن گفت از درد چشم خیلی ناراحت شدم نامه‌ای برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و تقاضای دعا کردم پس از فرستادن نامه با خود گفتم کاش تقاضا می کردم برای چشم سرمه‌ای تجویز فرماید تا با آن سرمه بکشم.

در جواب نامه‌ام بخط شریف خود آن جناب آمد دعا کرده بود برای سلامتی چشمم زیرا یکی از چشمهایم نابینا شده بود پس از دعا نوشته بود مایلم برایت یک نوع سرمه تجویز کنم صبر زرد با سرمه کافور و توتیا را که موجب روشن بینی چشم می شود و غبار را برطرف می کند و رطوبت چشم را خشک مینماید. دستور

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۱

امام علیه‌السلام را بکار بردم خوب شدم خدا را سپاسگزارم.

رجال کشی - سعد بن جناح کشی گفت از محمد بن ابراهیم و راق سمرقندی شنیدم می‌گفت سالی بحج رفتم تصمیم داشتم در ضمن دوستم را که معروف به راستی و درستی و پرهیزکاری و صلاح و نیکی بود بنام بورق بوشنجانی که از نواحی هرات است به بینم و با او تجدید عهدی کرده باشم پیش او رفتم صحبت از فضل بن شاذان بمیان آمد بورق گفت فضل بن شاذان مبتلا باسهال شدیدی بود که گاهی شب بیش از صد یا صد و پنجاه مرتبه برای قضای حاجت خارج می‌شد.

بورق گفت برای حج بیرون شدم رفتم پیش محمد بن عیسی عبیدی که شخصیتی فاضل بود و در بینی خود نوعی کجی و انحراف داشت بنام قنا دیدم اطرافش را گروهی گرفته‌اند همه محزون و اندوهگین هستند.

به آنها گفتم شما را چه شده گفتند حضرت عسکری را زندانی کرده‌اند بورق گفت به حج رفتم و مراجعت نمودم باز خدمت محمد بن عیسی رسیدم دیدم آن ناراحتی و حزن از ایشان برطرف شده پرسیدم چه خبر؟ گفتند امام علیه‌السلام را آزاد کردند.

بورق گفت وارد سامرا شدم و با خود کتاب یوم و ليله را داشتم خدمت امام علیه‌السلام رسیدم و آن کتاب را بایشان نشان دادم تقاضا کردم ملاحظه‌ای در آن به فرمایند امام علیه‌السلام گرفت و صفحه صفحه ورق زد فرمود کتاب درستی است شایسته عمل است. عرض کردم آقا فضل بن شاذان خیلی بیمار است.

مردم می‌گفتند این ناراحتی او بواسطه نفرینی بوده که شما در باره‌اش کرده‌اید زیرا از او ناراحت شده بودید که خبر دادند گفته است وصی و جانشین ابراهیم بهتر از جانشین محمد صلی الله علیه و اله بوده است یا اینکه چنین حرفی را نزده بود بر او دروغ بسته بودند فرمود میدانم دروغ بسته بودند خداوند فضل را رحمت کند

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۲

خدا او را رحمت کند.

بورق گفت بوطن برگشتم دیدم فضل بن شاذان در همان روزهایی که امام علیه‌السلام فرمود خدا فضل را رحمت کند از دنیا رفته است.

رجال کشی - فضل بن حارث گفت در سامرا بودم هنگام خروج مولایم امام علی النقی علیه السلام حضرت عسکری را دیدم که پای پیاده گریبان چاک زده بود خیلی تعجب کردم از جلال و عظمت آن جناب با اینکه شایسته چنین عظمتی بود و هم از رنگ چهره ایشان که خیلی تغییر کرده و زرد شده بود و این قدر ناراحت شده است از رنج و تعبی که میکشد.

شب آن جناب را در خواب دیدم فرمود رنگ چهره ام را که دیدی یک نوع امتحانی است از جانب خدا برای مردم هر طور مایل باشد آزمایش می کند و موجب عبرت است برای روشندان این رنگ چهره موجب سرزنشی نخواهد شد ما مانند مردم نیستیم و از چیزهایی که آنها در رنج و تعب می شوند ما رنجیده نمی شویم از خدا درخواست پایداری و اندیشه برای مردم میکنم زیرا با این اندیشه گشایش حاصل می شود. سخن ما در خواب مانند سخن در بیداری است.

رجال کشی - علی بن سلیمان بن رشید عطار بغدادی گفت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عروۀ بن یحیی را لعنت می کرد این لعنت برای آن بود که حضرت عسکری خزانه ای داشت که متصدی آن ابو علی پسر راشد (رضی الله عنه) بود خزانه را در اختیار عروۀ قرار دادند او هر چه در خزانه بود برداشت و بقیه را آتش زد باین جهت مورد خشم امام قرار گرفت و لعنتش نمود و از او بیزاری جست و نفرینش کرد بیش از یک شب و روز زنده نبود از دنیا رفت و بسوی جهنم رهسپار شد.

حضرت عسکری فرمود دیشب در پیشگاه پروردگار آنقدر بدعا نشستم هنوز صبح ندیده بود و آن آتشی که عروه افروخته بود خاموش نشده بود که خداوند او را کشت خدا لعنتش کند.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۳

رجال نجاشی - ص ۲۹۵ محمد بن همام گفت پدرم نامه ای برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشت که تا کنون فرزندی صحیح برایم متولد نشده و اطلاع داد که اکنون همسرم حامله است تقاضای دعا و سلامت او را نمود و اینکه پسری باشد نجیب از دوستان شما در جواب بالای نامه بخط خود نوشته بود خداوند آنچه را که خواسته بودی انجام داد آن حمل پسر بود و سلامت متولد شد.

اعلام الوری - ص ۳۵۳ داود بن قاسم ابو هاشم جعفری گفت خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم برای مردی از اهالی یمن اجازه خواستند آن مرد وارد شد مردی زیبا و بلند قامت و خوش هیكل بود سلام بامام داد با اعتراف بمقام ولایت آن جناب جواب داد با پذیرش ولایت و دستور داد بنشینند. مرد یمنی پهلوی من نشست.

با خود گفتم کاش میدانستم این شخص کیست؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود این فرزند آن زن عرب بادیه نشین است که سنگی داشت آباء گرامم نام خود را بر روی آن سنگ نقش بسته اند آنگاه رو بمراد یمنی نموده فرمود آن سنگ

را بمن بده سنگی بیرون آورد که یک طرف آن صاف بود امام آن را گرفت و انگشتر خود را بر روی سنگ زد نقش بست گویی هم اکنون آن سنگ را می بینم که بر آن نقش بسته است «حسن بن علی» در این موقع رو بمرد یمنی کرد، گفتم آیا تا کنون امام علیه السلام را دیده بودی گفت نه بخدا قسم مدت ها است که آرزوی دیدارش را داشتم تا همین ساعت که جوانکی پیش من آمد اکنون او را نمی بینم گفت از جای حرکت کن و داخل شو. من وارد شدم.

مرد یمنی از جای حرکت کرد در حالی که می گفت درود و رحمت خدا بر شما خاندان رسالت که گروهی بهم پیوسته هستید گواهی میدهم که حق شما واجب است مانند وجوب حق امیر المؤمنین و ائمه بعد از آن جناب صلوات الله علیهم اجمعین حکمت و امامت بشما رسید و تو آن ولی الهی که احدی را بهانه ای

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۴

در ترک شناسائی شما نیست.

از اسم او سؤال کردم گفت اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم ابن ام غانم همین ام غانم همان زن اعرابی یمانی است که سنگ را به امیر المؤمنین علیه السلام داده بر آن مهر زده است ابو هاشم جعفری در این مورد اشعار زیر را گفته است.

له الله اصفی بالدلیل و اخلصا  
کموسی و فلق البحر و الید و العصا  
و معجزة الا الوصیین قمصا  
من الامر ان یتلو الدلیل و لفحیصا

بذرب الحصا مولی لنا یختم الحصى  
و یمطاه رایات الامامه کلها  
و ما قمص الله النبیین حجة  
فمن کان مرتابا بذاك فقصره

در ضمن اشعاری که ابو عبد الله بن عیاش میگوید این ام غانم صاحب آن سنگ غیر از آن زن دیگری صاحب سنگی است که بنام ام الندی حبابه دختر جعفر والیه اسدی است باز او غیر از آن زنی است که سنگش را پیامبر اکرم و امیر المؤمنین علیهما السلام نقش بسته اند زیرا او ام سلیم و وارث کتابها است پس اینها سه نفر بوده اند که هر کدام دارای جریان مخصوصی هستند که نقل کرده ام و کتاب را با ذکر آنها طولانی نمیکنم.

غیبت شیخ ص ۱۳۲ سعد از ابو هاشم جعفری نقل میکند که من زندانی بودم با حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زندان مهتدی پسر واثق حضرت عسکری علیه السلام فرمود این ستمگر تصمیم دارد امشب با خدا بشوخی بپردازد ولی خدا عمر او را قطع میکند و مقامش را در اختیار جانشینش قرار میدهد با اینکه مرا اکنون فرزندی نیست ولی بزودی صاحب فرزند می شوم.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۵

ابو هاشم گفت فردا صبح ترک‌ها بر مهتدی شوریده او را کشتند و معتمد بجای او نشست و ما نجات یافتیم مردم نیز کمک کردند چون معتزلی بود و قائل بقدر. با اینکه مهتدی تصمیم داشت امام را بکشد خداوند او را کشت<sup>۱۳</sup>.

عیون المعجزات- ابو هاشم گفت خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم مشغول نوشتن نامه‌ای بود هنگام نماز اول رسید نامه را کنار گذاشت و برای نماز حرکت کرد دیدم قلم روی نامه بحرکت در آمد بقیه نامه را نوشت تا تمام شد برو بسجده افتادم پس از تمام کردن نماز قلم را بدست گرفت و اجازه ورود بمردم داد.

ابو یعقوب اسحاق بن ابان گفت حضرت عسکری علیه‌السلام پیغام میداد بدوستان و شیعیان که بعد از نماز عشاء و خفتن بروید فلان جا من آنجا خواهم آمد با اینکه نگهبانان لحظه‌ای از درب زندان ایشان غفلت نداشتند در شب و روز هر پنج روز یک مرتبه نگهبانان عوض می‌شدند و دیگری را بجای آنها تعیین می‌کردند با اینکه سفارش زیاد در حفظ و نگهبانی بآنها می‌نمودند که مبادا درب زندان را رها کنند.

دوستان و ارادتمندان امام علیه‌السلام میرفتند بمحلی که تعیین فرموده بود میدیدند آن جناب زودتر بآن محل آمده است نیاز خود را بامام علیه‌السلام عرض می‌کردند طبق مراتب ایشان احتیاجات آنها را برآورده می‌نمود با دیدن معجزات بخانه‌های خود برمبگشتند با اینکه امام آن زمان در زندان دشمنان بود.

مشارق الانوار- علی بن عاصم کور کوفی گفت خدمت حضرت عسکری رسیدم بمن فرمود عاصم نگاه کن زیر دو پایت روی فرش نشسته‌ای که بیشتر پیمبران و مرسلین و ائمه گرام بر آن نشسته‌اند عرض کردم آقا دیگر تا زنده باشم کفش از پا در نمی‌آورم بواسطه احترام این فرش فرمود علی! این کفش که در پای تو است نجس و ملعون است که اقرار بولایت ما ندارد.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۶

من در دل خود گفتم کاش این فرش را می‌دیدم از دل من مطلع شده فرمود نزدیک شو. جلو رفتم دست بر صورتم کشید کوریم بر طرف شد و بینا شدم روی فرش قدمها و صورتهائی مشاهده کردم فرمود این قدم آدم است و اینجا محل نشستن او است.

این اثر هابیل است و این از شیث و آن متعلق بنوح است و این اثر قیدار و این اثر مهلائیل و این اثر یاره و این اثر اخنوخ این از ادريس و این از متوسلخ و این از سام و این از ارفخشذ و این مربوط بهود و این اثر صالح و آن اثر لقمان

<sup>۱۳</sup> (۱) یک قسمت از روایت در ص ۳۱۳ بود اضافه را نوشتیم.

است و این اثر ابراهیم و این متعلق بلوط و این از اسماعیل و این از الیاس و آن از اسحاق و آن اثر یعقوب و این مربوط بیوسف و این اثر شعیب و این مربوط به موسی و این اثر یوشع بن نون و این اثر طالوت و این اثر داود و این اثر سلیمان و این اثر خضر و این اثر دانیال و این اثر یسع و این اثر ذی القرنین اسکندر و این اثر شاپور بن اردشیر و این اثر لوی و این اثر کلاب و این اثر قصی و این اثر عدنان و این اثر عبد مناف و این اثر عبد المطلب و این اثر عبد الله و این اثر مولای ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است.

و این اثر امیر المؤمنین علیه السلام و این اثر اوصیاء پس از اوست تا مهدی است زیرا او نیز پای بر آن فرش نهاده و روی آن نشسته.

آنگاه فرمود نگاه کن باین آثار و بدان که اینها آثار دین خدا است کسی شک در آن کند شک در خدا کرده و کسی که منکر آنها شود منکر خدا است در این موقع فرمود علی چشم فرو بند باز مثل اول کور شدم<sup>۱۴</sup>.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۷

بخش چهارم اختلاق پسندیده و قسمت‌های حساس زندگی آن جناب و شرح وقایعی که با خلفای زمان خود داشت و شرح احوال اصحاب و اهل زمان امام علیه السلام

غیبت شیخ طوسی - ص ۲۲۸ محمد بن یعقوب گفت توقیعی بزرگ که ما آن را مختصر کردیم برای عمری از امام علیه السلام رسید که: ما بیزاریم از ابن هلال لعنه الله و از کسی که از او بیزار نباشد باسحاقی و هموطنانش این جریان را بگو که حال این تبهکار چگونه است و هر که در مورد او از تو سؤال نموده یا سؤال کرد

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۸

اعلام الوری ص ۳۵۹ محمد بن اسماعیل علوی گفت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بود پیش علی بن اوتاش که با آل محمد دشمنی بسیار داشت و بر اولاد علی خیلی سخت می‌گرفت از کارهای او در شگفت بودند.

---

<sup>۱۴</sup> (۱) این خبر در ص ۳۱۷ نیز نقل شده که در آخر آن علی بن عاصم میگوید عرض کردم آقا من از یاری شما عاجزم جز ارادت بشما و بیزاری از دشمنان و لعنت بر آنها در خلوت کار دیگری از دستم بر نمی‌آید بفرمائید حال من چگونه خواهد بود فرمود پدرم از جد خود پیامبر اکرم (ص) نقل کرد که هر کس ضعیف باشد از یاری ما خانواده و لعنت کند دشمنان ما را در خلوت صدای او را بتمام ملائکه میرساند. هر وقت لعنت کند یکی از شما دشمنان ما را لعنت او را ملائکه بالا می‌برند و لعنت میکنند بر کسی که بآنها لعنت نکند وقتی صدایش بملائکه رسید برای او استغفار میکنند و از او ستایش مینمایند و میگویند خدایا درود بفرست بروح بنده‌ات که قدرتش را در راه کمک بر اوصیاء تو بکار برده اگر بیش از این براستی مقدور بود انجام میداد در این موقع ندائی از جانب خداوند میشنوند که میگوید ملائکه من دعای شما را مستجاب کردم در باره این بنده‌ام و صدای شما را شنیدم درود بر روح او فرستادم با ارواح پاک مردم و او را از برگزیدگان قرار دادم.

یک روز بیشتر فاصله نشد که چهره بر خاک میمالید برای او و از احترام چشمش را بصورت امام نمی‌گشود خارج شد از خدمت امام علیه السلام با اینکه از بصیرترین اشخاص نسبت به امام بود و بهترین عقیده را در باره آن جناب داشت.

اعلام الوری و ارشاد- از کلینی نقل می‌کند که احمد بن محمد گفت نامه‌ای برای حضرت امام حسن عسکری نوشتم موقعی که مهتدی شروع بکشتن موالی (بردگان غیر عرب) کرده بود و در نامه ذکر کرد که آقا خدا را شکر که این شخص اکنون دست از ما برداشته شنیده‌ام شما را تهدید کرده و گفته است بخدا قسم از آبادیهای روی زمین ترا تبعید میکنم.

حضرت عسکری علیه‌السلام بخط خود جواب داد این کار بیشتر موجب کوتاهی عمر او شد از همین امروز به شما تا پنج روز در روز ششم با خواری و ذلت کشته می‌شود که رهگذر او را چنان می‌بیند پس از پنج روز همان طور که فرموده بود انجام شد.

اعلام الوری و ارشاد- کلینی از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر نقل می‌کند که گفت بنی عباس با گروهی از منحرفین و مخالفین امام از قبیل صالح بن علی وارد بر صالح بن وصیف زندانبان حضرت عسکری شدند موقعی که در زندان او بسر می‌برد به او پیشنهاد کردند بر حسن بن علی علیه‌السلام سخت بگیر مبادا او را راحت بگذاری صالح گفت از دست من چکار بر می‌آید دو نفر از شرورترین اشخاص را برای او تعیین کرده‌ام اما هر دو نفر چنان روی بعبادت و نماز آورده‌اند که جای تعجب است.

در این موقع دستور داد نگهبانان بیایند به آن دو گفت چرا باین شخص

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۶۹

سخت نمی‌گیرید گفتند چه میتوانیم بگوئیم در باره شخصی که روزها روزه است و تمام شب را بعبادت می‌گذراند حرف نمیزند جز عبادت بکار دیگری مشغول نیست هر وقت بما نگاه می‌کند بدنمان بلرزه می‌افتد و چنان وحشت ما را فرا میگیرد که نمی‌توانیم خودمان را نگه داریم این حرف را که بنی عباس شنیدند مایوس و خجالت زده خارج شدند.

اعلام الوری و ارشاد- علی بن محمد نقل کرد از گروهی از شیعیان که گفتند حضرت امام حسن عسکری را تحویل دادند به نحری که مردی بد جنس بود و خیلی بر آقا سخت می‌گرفت و اذیت می‌کرد یک روز زنش به او گفت از خدا بترس میدانی چه شخصی در زندان تو است.

آن زن عبادت و پرهیزگاری امام را برایش نقل کرده گفت من میترسم که به واسطه آزار او بعذاب مبتلا شوی. تحریر در جواب زن خود گفت بخدا او را بین درندگان میاندام در این مورد از خلیفه اجازه گرفت امام علیه السلام را بین درندگان انداخت هیچ کس شک نداشت که اکنون او را پاره پاره می کنند.

از بالا نگاه کردند که چه شد دیدند امام علیه السلام به نماز ایستاده و درندگان اطرافش گرفته اند دستور داد آن جناب را خارج کنند و به خانه اش ببرند.

در مناقب همین روایت را نقل نموده در آخر می نویسد که روایت شده یحیی بن قتیبه اشعری با استادی سه روز پس از این جریان خدمت امام رسیدند دیدند مشغول نماز است و شیرها اطرافش را گرفته اند استاد داخل محل درندگان شد او را پاره پاره کرده خوردند یحیی بن قتیبه با خویشاوندان خود پیش معتمد خلیفه عباسی رفت.

معتمد خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و شروع بزاری و تضرع کرده تقاضا کرد برایش دعا کند بیست سال خلافتش ادامه پیدا کند امام فرمود خدا

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۰

عمرت را طولانی می کند.

دعایش مستجاب شد و معتمد پس از بیست سال از دنیا رفت.

مناقب: از اشخاص مورد اعتماد امام علیه السلام یکی علی بن جعفر است که وکیل حضرت هادی علیه السلام بود و ابو هاشم داود بن قاسم جعفری که پنج نفر از ائمه علیهم السلام را درک کرده و داود بن ابی یزید نیشابوری و محمد بن علی بن بلال و عبد الله بن جعفر حمیری قمی و ابو عمر عثمان بن سعید عمری زیات و سمان و اسحاق بن ربیع کوفی و ابو القاسم جابر بن یزید فارسی و ابراهیم بن عبید الله بن ابراهیم نیشابوری.

از جمله وکلای امام علیه السلام محمد بن احمد بن جعفر و جعفر بن سهیل صیقل که بشرف درک پدر امام حسن عسکری و فرزندش نیز رسیده اند.

از جمله اصحاب امام محمد بن حسن صفار و عبدوس عطار و سری بن سلامه نیشابوری و ابو طالب حسن بن جعفر قافای و ابو البختری معلم پسر حجاج بود.

و واسطه بین مردم و امام حسین بن روح نوبختی بود. خبیری در کتابی که نام آن را مکاتبات الرجال نهاده از حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری مقداری از احکام دین نقل نموده.

ابو القاسم کوفی در کتاب تبدیل نقل میکند که اسحاق کندی فیلسوف عراق در زمان خود شروع کرد بنوشتن کتابی در باره تناقض قرآن و مرتب باین کار اشتغال داشت و پیوسته در منزل بسر می‌برد.

یکی از شاگردانش روزی خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسید آن جناب به او فرمودند در میان شما یک نفر رشید پیدا نمی‌شود که باز دارد استاد کندی ترا از اشتغال بامور قرآن عرضکرد من از شاگردانش هستم چطور میتوانیم اعتراض کنیم بر استاد خود در این مورد یا چیزهای دیگر.

حضرت عسکری فرمود هر چه من بتو بگویم به او خواهی گفت عرضکرد آری فرمود برو پیش او و خیلی نسبت به او اظهار محبت نما و کمک کن به او

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم‌السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۱

در تصمیمی که دارد وقتی بتو اعتماد پیدا کرد بگو یک سؤال برایم پیش آمده اجازه میفرمائی پرسم.

حتما او خواهد گفت پرس.

باو بگو کسی که این قرآن را آورده و باین جملات سخن گفته اگر بگوید منظوم غیر از آن معانی است که تو از لفظ فهمیده‌ای و در نتیجه می‌گوئی تناقض است.

در جواب تو خواهد گفت چنین جریانی ممکن است چون او مرد فهمیده ایست اگر حرفی را بشنود.

وقتی قبول کرد بگو پس شما چه می‌دانید شاید غیر از معنائی که شما می‌فهمید اراده کرده باشد در این صورت استعمال نموده لفظ را در غیر معنی خود.

آن مرد پیش استاد خود رفت خیلی با او گرم گرفت بالاخره همین سؤال را کرد. استاد کندی گفت دو مرتبه سؤال خود را تکرار کن برای مرتبه دوم تکرار نمود استاد در اندیشه شد و این جریان را احتمال داد که در لغت چنین استعمالی نیز باشد و بنظرش جایز آمد<sup>۱۰</sup>.

---

<sup>۱۰</sup> (۱) در مناقب ص ۴۲۴ پس از این جریان نقل میکند استاد گفت ترا قسم میدهم بگو از که این حرف را شنیده‌ای گفت چیزی بخاطرم رسید پرسیدم گفت نه غیر ممکن است هرگز مثل تویی چنین چیزی را درک نمیکند بگو ببینم از کجا گرفته‌ای گفت امام حسن عسکری (ع) بمن این دستور را داد گفت حالا درست است باید چنین مسائلی از این خانواده سرزند بعد آتش خواست و هر چه نوشته بود آتش زد.

مجمع الدعوات- بنقل از کتاب اوصیاء علی بن محمد بن زیاد صیمری گفته است هنگامی که مستعین خلیفه عباسی آن تصمیمش را در باره حضرت عسکری گرفت و دستور داد سعید حاجب او را بکوفه ببرد و اینکه در بین راه نسبت به آن

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۲

جناب کاری که دستور داده بود انجام دهد.

این خبر بشیعیان رسید خیلی ناراحت شدند هنوز پنج سال از درگذشت حضرت هادی نگذشته بود.

محمد بن عبد الله و هیشم بن سبابة نامه‌ای برای آن جناب نوشتند که از جریانی مطلع شده‌ایم که بسیار موجب ناراحتی و اندوه ما شده است و خیلی نگرانمان نموده.

امام علیه السلام در جواب آنها نوشت پس از سه روز فرج به شما می‌رسد. در روز سوم مستعین خلع شد و معتز بجای او نشست همان طوری که فرموده بود بوقوع پیوست.

و نیز روایت کرده از حمیری او از حسن بن علی بن ابراهیم بن مهزیار و او از محمد بن ابی زعفران. از مادر حضرت عسکری علیه السلام گفت روزی به من فرمود که در سال دویست و شصت مرا یک ناراحتی فرا می‌گیرد که می‌ترسم گرفتار شوم.

من خیلی ناراحت شدم و شروع بگریه کردم. فرمود چاره‌ای نیست از فرمان خدا ناراحت نباش.

در ماه صفر سال دویست شصت موقعی که معتمد امام عسکری علیه السلام را با جعفر برادرش زندانی کرده بود در زندان علی بن جریر مادر امام بسیار ناراحت شد و گاهگاه از شهر خارج می‌شد و جویای حال و اخبار می‌گردید. معتمد پیوسته از علی بن جریر زندانبان راجع بامام عسکری علیه السلام می‌پرسید او نیز همیشه جواب می‌داد روزها روزه‌دار است و شبها شب زنده‌دار.

یک روز باز از حال امام پرسید همان جواب را داد گفت هم اکنون برو پیش او سلام مرا برسان و بگو برود بمنزلش. علی بن جریر زندانبان گفت درب زندان رفتم دیدم الاغی زین کرده مهیا است وارد شدم دیدم نشسته و لباس و کفش هایش را پوشیده. همین که مرا دید از جای حرکت کرد پیغام را دادم سوار شد وقتی روی الاغ نشست ایستاد.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۳

گفتم چرا ایستاده‌اید فرمود منتظرم جعفر بیاید گفتم بمن دستور داده‌اند فقط شما را آزاد کنم فرمود برو پیش او بگو ما هر دو از یک خانه بیرون آمده‌ایم اگر من برگردم و جعفر با من نباشد میدانی که صحیح نیست زندانبان رفت و برگشت. گفت معتمد می‌گوید جعفر را هم بواسطه شما آزاد کردم زیرا من او را بواسطه اینکه بخودش و بشما بدی میکند و حرفهائی که میزند زندانی کرده بودم.

او نیز آزاد شد و بمنزل برگشت.

صیمری نیز ذکر کرده از محمودی که گفت من خط حضرت عسکری علیه السلام را دیدم موقعی که از زندان معتمد خارج می‌شد:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» نصر بن علی جهضمی که از اشخاص مورد اعتماد اهل سنت است در باره ولادت ائمه علیهما السلام می‌نویسد:

از دلایلی که نقل شد از حسن بن علی امام عسکری علیه السلام هنگام ولادت محمد فرزند امام حسن عسکری:

ستمگران تصمیم داشتند مرا بکشند تا این نسل قطع شود اینک چگونه مشاهده کردند قدرت خدا را. بهمین جهت نام او را مؤمل گذاشت.

برسی در مشارق الانوار از ابو الحسن کرخی نقل می‌کند که گفت پدر من در کرخ بزاز بود مرا با مقداری پارچه بسامرا فرستاد همین که وارد سامرا شدم غلامی مرا صدا زد با نام خود و پدرم گفت بیا پیش مولایت گفتم مولای من کیست؟ گفت من پیغام آورم هر چه بمن گفته‌اند می‌گویم.

گفت من از پی او رفتم مرا برد بدرج خانه بسیار مجللی که یقین کردم بهشت است ناگاه دیدم مردی روی فرش سبزی نشسته نور جمالش چشم‌ها را خیره می‌کند بمن فرمود در میان پارچه‌هایی که آورده‌ای دو چادر است که یکی را

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۴

در فلان قسمت گذاشته‌ای و دیگری در جامدان فلان است در میان هر کدام کاغذی است که قیمت خرید و سود آن نوشته شده، قیمت یکی بیست و سه دینار و سود آن دو دینار و قیمت دیگری سیزده دینار و سود آن مانند اولی است برو هر دو را بیاور.

گفت برگشتم و هر دو را آورده مقابل آقا گذاشتم فرمود بنشین نشستیم اما از جلالت و هیبت نمیتوانستم به آن آقا نگاه کنم. دست دراز کرد زیر فرش با اینکه آنجا چیزی نبود یک مشت برداشت فرمود این پول دو چادر تو است با سودش خارج شدم بیرون که آمدم شمردم دیدم خرید و سود همان طوری است که پدرم نوشته بود بدون کم و زیاد.

مروج الذهب- محمد بن علی شریعی از کسانی است که گرفتار دست مهتدی شده مردی خوش مجلس و وارد بجریان‌های مردم و اطلاعات خوبی داشت نقل می‌کند که من بسیار از شبها با مهتدی بیدار میشستم شبی بمن گفت آیا اطلاع داری از جریانی که نوف از علی بن ابی طالب علیه‌السلام نقل میکند آن موقع که شب‌زنده‌داری می‌کرد گفتم آری یا امیر المؤمنین نوف گفته است علی علیه‌السلام را دیدم پیوسته خارج می‌شود و با آسمان نگاه می‌کند رو بمن نموده فرمود نوف! بیداری گفتم آری در تمام شب با چشم مراقب شما هستم.

فرمود نوف خوش بحال کسانی که در دنیا پارسایند و دل با آخرت بسته‌اند آنهاستند که زمین را برای خود فرش قرار داده‌اند و خاک زمین بستر ایشان است و آب گوارا بوی خوش آنها کتاب خدا را شعار و دعا را شغل خود قرار داده‌اند چنان دل از دنیا برکنده‌اند مانند عیسی مسیح.

نوف! خداوند عزیز و وحی کرد به بنده خود مسیح که به بنی اسرائیل بگو وارد خانه‌های من نشوند مگر با قلب‌های خاضع و چشم‌های خاشع و دست‌های پاک بگو به آنها که من مستجاب نخواهم کرد دعای کسی را که بر دیگری ستم روا داشته و حق او بگردنش باشد.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۵

محمد بن علی گفت بخدا قسم مهتدی خبر را با خط خود نوشت من خود شنیدم که در دل شب موقعی که تنها بمناجات با خدا پرداخته بود گریه می‌کرد و میگفت

«یا نوف طوبی للزاهدین فی الدنيا و الراغبین فی الآخرة»

تا آن موقعی که ترک‌ها با او آن معامله را کردند.

مناقب شهر آشوب- ج ۴ ص ۴۲۵ می‌نویسد:

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشت باهل قم و آبه (شهرکی است نزدیک ساوه) بدین مضمون: خداوند بزرگ بچود و رأفت خود منت نهاد بر بندگان بارسال پیامبرش با بشارت و تهدید و شما را توفیق کرامت کرد پذیرش آئین او و گرمی داشت بواسطه هدایت در دل پدران و مادران گرام شما که خداوند آنها را رحمت کند و

فرزندان عزیزتان که در پناه خدا عمر طولانی به عبادت و اطاعت او بسر برند درخت محبت عترت پیامبر را کاشت گذشتگان شما بر این راه است و روش پاک و طریق رستگاری ره سپردند و با رستگاران همراه گردیدند و بار درخت اعمال نیکی که کاشتند برچیدند و تلخی کردار بد را چشیدند.

از جمله‌ی جملات این نامه چنین بود:

پیوسته خوش نیتی ما نسبت بشما دوام داشته و بعقاید پاک شما انس گرفته‌ایم و این دل‌بستگی محکم بین ما و شما هر چه قوی‌تر شده است.

سفارشی است که آباء گرام ما به اجداد شما نموده‌اند و پیمانی است که جوانان ما و پیران شما بسته‌اند پیوسته این اعتقاد کامل را داشته‌اید چون خداوند ما را این قدر پیوسته نمود که خویشاوندی نزدیک قرار داده همان طوری که امام فرموده است.

«المؤمن اخو المؤمن لامة و ابیه»

مؤمن برادر پدر مادری مؤمن است.

یک قسمت از نامه‌ای که برای علی بن حسین با بویه قمی نوشته است

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۶

چنین است:

و اعتصمت بالله بسم الله الرحمن الرحيم، و الحمد لله رب العالمين، و العاقبه للمتقين و الجنة للموحدين و النار للملحدين و لا عدوان الا على الظالمين و لا اله الا الله احسن الخالقين و الصلاة على خير خلقه محمد و عترته الطاهرين.

پیوسته شکیبائی را پیشه کن و منتظر فرج باش زیرا پیامبر اکرم فرموده است:

«افضل اعمال امتی انتظار الفرج»

بهترین اعمال امت من انتظار فرج است پیوسته شیعیان ما در غم و اندوهند تا موقعی که ظهور کند فرزندم همان کسی که پیامبر اکرم بشارت ظهور او را چنین داده

«بمألاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً»

زمین را پر از عدل و داد نماید آن چنان که پر از ظلم و ستم شده است.

شکیبا باش ای پسر بزرگ یا ابو الحسن علی! و بگو جمیع شیعیان صبر را پیشه گیرند زمین در اختیار خداست به هر کس بخواهد می دهد عاقبت پسندیده اختصاص به متقین دارد سلام و رحمت و برکت خدا بر تو و تمام شیعیانمان و درود او بر محمد و آل پاکش.

رجال کشی - ص ۴۴۹: احمد بن ابراهیم مراغی گفت نسخه ای از لعن ابن هلال رسید بقاسم بن علا در اول امر امام علیه السلام بکار داران عراقی خود نوشت از این صوفی متظاهر بپرهیزید.

احمد بن هلال پنجاه و چهار مرتبه حج گزارده بود و بیست مرتبه آن را پیاده انجام داده بود.

راویان اصحاب با او ملاقات می کردند و از او حدیث می گرفتند بهمین جهت دستوری که راجع به لعن و سرزنش او رسیده بود قبول نمی کردند قاسم بن علا را وادار کردند در مورد او دو مرتبه با امام مکاتبه کند در جواب نامه او چنین نوشت.

دستور ما در مورد متظاهر فریبکار ابن هلال صادر شد برای تو خدا او را

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۷

نیامرزد و هرگز از گناه او نگذرد.

و خطایش را چشم پوشی نکند بدون اینکه ما بپذیریم خود را بما بست با خود رأیی از تعهدات ما سرباز می زند هر دستور ما را به آن طور که خودش می خواهد انجام می دهد خدا او را برو در جهنم اندازد خیلی صبر کردیم تا بالاخره خداوند عمرش را بدعای ما قطع کرد.

حال و وضع او را در زمانی که زنده بود برای دوستان خود توضیح دادم و دستور دادم که به ارادتمندان ما گوشزد کنند ما از او بیزاریم و هم از کسی که از او بیزاری نجوید.

باسحافی سلمه الله و خانواده اش اطلاع بده از آنچه بتو نوشتیم راجع بکار این تبهکار و هر کس از تو سؤال کرده و خواهد کرد از هم شهریه ای او و دیگران و کسانی که باید اطلاع داشته باشند از این جریان هرگز بهانه ای باقی نمی ماند برای دوستان ما که شک کنند در مورد اطلاعاتی که اشخاص مورد اعتماد از جانب ما به آنها می دهند می دانند که ما اسرار خود را در اختیار آنها می گذاریم و بدیشان می سپاریم توجه داریم که در این مورد چه می شود انشا الله.

ابو حامد گفت باز گروهی قبول نکردند و منکر لعن او شدند برای مرتبه سوم در این باره مراجعه کردند نامه دیگر رسید باین مضمون: خدا او را بی ارزش کند بدبختی او را فرا گرفت و بعد از هدایت گمراه گردید و نتوانست نعمت خدا را نگه دارد بزودی از دست داد شما فهمیدید جریان دهقان را با خدمت طولانی و ملازمت زیادی که با او داشت خداوند ایمان او را تبدیل بکفر کرد وقتی آن کارها را انجام داد با تمام فوریت خداوند کیفرش کرد و به او مهلت نداد.

رجال کشی - یکی از اشخاص مورد اعتماد در نیشابور نقل کرد که نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه‌السلام باسحاق بن اسماعیل باین مضمون رسید:

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۸

اسحاق خدا ما و ترا در پناه لطف خود حفظ نماید و کارهای تو را خودش اصلاح فرماید نامه ترا فهمیدم ما بحمد الله خانواده‌ای هستیم که مهربانیم نسبت به دوستانمان و از لطفی که خدا پیوسته به آنها می‌نماید شاد می‌شویم و اهمیت می‌دهیم بنعمت‌هایی که خداوند به ایشان ارزانی می‌نماید.

خداوند حق را در باره شما تمام و تکمیل کند و در باره کسانی که با تو هم عقیده هستند و روشن بینی ترا دارند و از کار زشت و سرکشی و طغیان باز دارد.

تکمیل نعمت همانست که داخل بهشت شوی هر نعمتی هر چه بزرگ‌تر و با ارزش‌تر باشد همین که بگوئی الحمد لله شکر و سپاس آن را گزارده‌ای من نیز می‌گویم الحمد لله باندازه حمد و ستایش هر ستایش‌کننده‌ای تا ابد بر آن نعمتی که خداوند بتو ارزانی داشته و از بدبختی نجات بخشیده و راه را در گردنه‌های آینده برایت هموار کند خدا را شاهد می‌گیرم که گردنه‌ای بس دشوار است و بسیار خطرناک که گرفتاری فراوان دارد که از آن گردنه و گرفتاریهایش در کتاب‌های پیشین نیز نام برده شده شما در زمان امام پیش صلی الله علی روحه و در زمان من کارهای ناستوده‌ای داشتید اسحاق بطور قطع بدان که هر کس از دنیا با چشم کور برود در آخرت نیز نابینا و گمراه است بدان که منظور کوری چشم نیست بلکه کور دلی است و اشاره بهمین مطلب است آیه شریفه در باره ظالم رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا.

خداوند در جواب او میگوید: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ<sup>۱۶</sup> کدام آیه خدا بزرگتر از حجت خدا و پیشوای بر مردم است که امین وحی و گواه بر بندگان او است پس از درگذشت آباء گرامش از پیامبران و اوصیاء

---

<sup>۱۶</sup> (۱) طه: ۱۲۶ خدایا چرا من کور محسور شدم من که چشم داشتم. میفرماید چنین است آیات و نشانه‌های ما را ندیده گرفتی امروز ما نیز ترا بفراموشی میسپاریم.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۷۹

عظام درود و رحمت خدا بر تمام آنها در چه سرگردانی هستید کجا میروید مانند چهارپایان سر بزیر انداخته‌اید. گرایش بیاطل پیدا کرده‌اید و از حق گریزانید و بنعمت خدا کفر میورزید تا تکذیب میکنید هر کس به برخی از آیات قرآن ایمان آورد و برخی دیگر را نپذیرد چنین کسی جز خواری و ذلت در دنیای زود گذر و عذاب طولانی در آینده رستاخیز نخواهد داشت و این یک بدبختی بزرگ است.

خداوند بلطف و کرم خویش دستورهائی را بر شما واجب نمود نه از آن جهت که احتیاجی بانجام آنها داشته باشد بلکه بجهت رحمتی بود بر شما تا پلید را از پاکیزه مشخص نماید و آنچه در دلهاست بیرون آید و قلبها را پاک نماید و برحمت خدا سبقت بگیرید و در قصرهای بهشتی هر چه بیشتر برتری جوئید.

حج و عمره و نماز و زکاة و روزه و ولایت خاندان نبوت را بر شما واجب گردانید و بوسیله آنها دری را گشود تا دستورات او را بیاموزید و راه و روش خدا را فرا گیرید اگر محمّد و آل او نبودند شما چون چارپایان سرگردان بودید و هرگز دستور فرمان خدا را تشخیص نمیدادید آیا می‌توان وارد جایی شد از غیر درب آن.

وقتی خداوند پس از پیامبر بر شما باولیا و جانشینانش منت نهاد در قرآن کریم خطاب نموده.

میفرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً»<sup>۱۷</sup> حقوقی را که خداوند برای اولیاء خود بر شما واجب نموده و شما را مکلف پرداخت آن نموده تا بدین وسیله آنچه در اختیار دارید از همسران و اموال و خوردنی و نوشیدنی بر شما حلال شود و با انجام این دستور برکت و افزایش و ثروت را برایتان تضمین نموده تا معلوم شود چه کسی در پنهانی مطیع او است

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۰

خداوند در قرآن میفرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» بدانید هر کس بخل ورزد بر ضرر خود کار کرده خدا بی‌نیاز است شما به او نیازمندید جز او خدائی نیست سخن ما در این مورد مطالبی که بنفع و ضرر شما است طولانی شد اگر نه این بود که باید نعمت بر شما تمام و تکمیل گردد هرگز خط مرا نمیدیدید و نه سخنی از من میشنیدید پس از درگذشت پدر بزرگوارم علیه‌السلام شما غافل هستید بکجا برمی‌گردید پس از دومی، پیک من و آنچه از شما کشید هنگامی که بجانب شما آمد و پس از اینکه ابراهیم بن عبده را تعیین نمودم خدا او را توفیق دهد و بر

بندگی کمکش فرماید و نامه‌ای که آن را آورد محمد بن موسی نیشابوری خداوند در هر حالی پناه ما است من می‌بینم شما در راه خدا افراط می‌کنید و بیراهه می‌روید زیان خواهید کرد.

دور باد و مرگ بر آن کس که سر از اطاعت خدا باز زند و پند و اندرز اولیاء خدا نپذیرد با اینکه خدا دستور داده که از او و پیامبر و جانشینانش اطاعت کنند خداوند ضعف و ناتوانی و بی‌صبری شما را در مورد آینده بیخشايد چقدر انسان مغرور است نسبت به پروردگار کریم خود خدا دعای مرا در باره شما مستجاب کند و امور شما را بدست من اصلاح نماید در قرآن کریم میفرماید: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِهِمْ** و در این آیه نیز میفرماید **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.**

در آیه دیگر میفرماید: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** دوست میدارم که خداوند عزیز مرا با کسانی که در زمان من هستند بیاورد مگر بآن طور که دلم بر حال شما می‌سوزد و آن نیتی که در دل دارم برای رسیدن بآرزوی خود و همگی در دو سرا و بودن با ما در دنیا و آخرت.

اسحاق خداوند تو و فرزندان را رحمت کند کاملاً برایت توضیح داده و

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۱

تفسیر کردم و چنان واضح نمودم مثل اینکه توضیح میدهم برای آن کسی که تا کنون امام‌شناس نبوده و در این وادی قدم نهاده اگر بگوشه‌های خیلی کر مقداری از این نامه خوانده شود از خوف خدا باضطراب خواهند افتاد و برمی‌گردند باطاعت پروردگار.

اینک بکار بندید که بزودی اعمال شما را خدا و پیامبر و مؤمنین خواهند دید سپس برمی‌گردید بسوی آن کس که دانای آشکار و نهان است او شما را از نتیجه‌ی کردارتان آگاه می‌کند ستایش فراوان خدای بزرگ را که پروردگار جهانیان است.

ترا ای اسحاق بعنوان پیک قرار میدهم برای ابراهیم بن عبده خداوند او را توفیق دهد بانجام آنچه در نامه من است بوسیله محمد بن موسی نیشابوری انشا الله و هم برای خود و هر کس در شهر شما است که عمل نمائید به آنچه در نامه من است که بوسیله محمد بن موسی نیشابوری فرستادم.

ابراهیم بن عبده نیز این نامه مرا برای همشهریان خود بخواند تا دیگر بگفتگو نپردازند و چنک بطاعت خدا زند و شیطان را از خود دور نموده از او اطاعت ننمایند سلام و رحمت خدا بر تو و ابراهیم بن عبده و بر تمام دوستان و ارادتمندان ما خداوند شما را در پناه توفیق خود نگه دارد.

و هر کس از دوستان ما در آن ناحیه نامه مرا خواند و از انحراف دست کشید حقوق ما را بپدر ما و ابراهیم برآورد و از انحراف دست کشید حقوق ما را بپدر ما و ابراهیم برآورد و از انحراف دست کشید حقوق ما را بپدر ما و ابراهیم برآورد.

اسحاق نامه مرا بر بلالی رضی الله عنه بخوان او مورد اعتماد و امین ما و عارف است آنچه برایش لازم است و بر محمودی نیز بخوان خدا او را عافیت عنایت کند چقدر ما او را می ستائیم بواسطه اطاعت و فرمانبرداریش وقتی که وارد بغداد شدی برای دهقان وکیل وثقه ما بخوان و از دوستان حقوق ما را می پذیرد و بالاخره هر کدام از دوستان ما که برایت امکان حاصل شد برایش بخوان و هر

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۲

که خواست نسخه‌ای از این نامه بنویسد مانع نشو و پنهان نکن و خیلی این شهر را از دوستان ما که او را دیده‌اند ولی بآن شیطانهای مخالف با عقیده‌ات نشان مده مبادا در شاهوار را بمیان دست و پای این خوک صفتان بریزی هرگز چنین لیاقتی ندارند.

ما در نامه تو نوشتیم وصول آن را و دعا برای هر که بخوای جواب مسأله سعید را نیز دادیم الحمد لله آیا بعد از انحراف از حق جز گمراهی است از شهر خارج نشو مگر بعد از ملاقات با عمری خدا از او راضی باشد بواسطه رضایت ما و سلام بر او بنما و خود را به او معرفی کن تا ترا بشناسد او مردی پاک و عفیف و مورد اعتماد و نزدیک بما است هر مبلغی که از نواحی برای ما میرسد عاقبت به او میدهند و او بما میرساند (و الحمد لله كثيرا) خدا ما و شما را در پناه خود محفوظ دارد و در تمام کارها پشتیبانمان باشد سلام بر تو و جمیع دوستان و رحمه الله و برکاته درود بر سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تسلیم کن.

تاریخ: قم: حسن بن محمد قمی گفت از مشایخ و پیران قم روایت کرده‌ام که حسین بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام در قم زندگی می‌کرد و آشکارا بشراب خمر می‌پرداخت یک روز برای احتیاجی که داشت بدر خانه احمد بن اسحق اشعری رفت که وکیل اوقاف در قم بود ولی احمد بن اسحاق به او اجازه ورود نداد بناچار با اندوه و ناراحتی بخانه خود برگشت.

احمد بن اسحاق آن سال عازم حج شد همین که رسید بسامرا اجازه ورود خواست تا خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برسد اما امام علیه السلام به او اجازه ورود نداد و گریه‌ها کرد و بسیار زاری و تضرع نمود تا بالاخره اجازه یافت وقتی وارد شد عرض کرد یا ابن رسول الله چرا بمن اجازه نفرمودید خدمتتان برسم من که از شیعیان و ارادتمندان شما هستم.

فرمود چون پسر عموی مرا از در خانه‌ات رانندی احمد گریه‌اش گرفت و قسم

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۳

یاد کرد که اجازه ندادن من بواسطه آن بود که شاید او از شرابخواری توبه کند فرمود راست میگوئی ولی چاره‌ای نیست باید آنها را گرامی بدارید و احترام کنید در هر حال مبدا ایشان را تحقیر کنید و اهانت ننمائید چون انتساب بما خانواده دارند که در این صورت زیانکار خواهید بود.

وقتی احمد بقم برگشت بزرگان بدیدن او آمدند حسین نیز از کسانی بود که بدیدن احمد شتافت اما همین که احمد او را دید از جای جست و باستقبالش شتافت و اکرامش نمود و در صدر مجلس او را نشانید حسین دیدن این همه احترام برایش بی سابقه بود و بعید شمرد پرسید چه شده که این قدر بمن احترام میکنی احمد جریان خود را با امام عسکری علیه السلام توضیح داد.

همین که حسین شنید از کار زشت خود پشیمان شد و توبه کرد بخانه برگشت تمام شراب‌هایی که داشت بزمین ریخت و اسباب و وسائل شراب را شکست و از پرهیزکاران و صالحین و اشخاص با ورع گردید پیوسته ملازم مسجد بود و اعتکاف می‌کرد و شب زنده‌دار بود تا مرگ گریبانش را گرفت و نزدیک قبر حضرت معصومه دفن شد.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۴

### بخش پنجم درگذشت امام علیه السلام ورد کسانی که منکر وفات آن جنابند

کمال الدین - ص ۱۲۰ سعد بن عبد الله گفت کسانی که هنگام درگذشت و دفن امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشتند تعدادی بیشمار که نمیتوان گفت با هم قرار بر کذب و دروغگوئی داشته‌اند چنین گفتند:

ضمنا در ماه شعبان سال ۲۷۸ یعنی هجده سال پس از فوت امام حسن عسکری علیه السلام در مجلس احمد بن عبید الله بن خاقان که نماینده سلطان بود بر امور اوقاف و باغ‌ها در شهرستان قم او مردی سخت دشمن خاندان نبوت بود و ناصبی شدیدی بشمار میرفت.

در آنجا سخن از کسانی شد که مقیم سامرا هستند از اولاد ابو طالب راجع بمذهب و خوبی و بدی و قدر و مقام آنها نزد خلیفه.

احمد بن عبید الله گفت من در سامرا از علویان کسی را ندیده و پیدا نکردم که مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا باشد در وقار و سنگینی و پاکدامنی و بزرگواری و عظمت در پیش خویشاوندان و سلطان و تمام بنی هاشم بطوری که آن جناب را

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۵

مقدم می‌داشتند بر اشخاص پیر و شخصیت‌های برجسته و والامقام همچنین بر تمام فرماندهان و وزراء و نویسندگان و سایر مردم.

من خودم یک روز حضور داشتم در مجلس پدرم که برای رسیدگی به شکایات مردم نشسته بود دربان وارد شد گفت ابن الرضا بر در خانه منتظر است پدرم با صدای بلند گفت اجازه بدهید وارد شود وارد گردید مردی گندمگون و خوش اندام و چشمی درشت داشت و خوش صورت و زیبا بود با کمی سنی که داشت دارای جلالت و هیبت مخصوصی بود.

همین که پدرم چشمش به او افتاد از جای حرکت کرد چند قدم باستقبالش شتافت سابقه نداشت که چنین کاری را نسبت باحدی از بنی هاشم یا فرماندهان و یا وزراء و ولیعهدان بکند نزدیک آن جناب که رسید او را در آغوش گرفت صورت و دو شانه‌اش را بوسید و دستش را گرفت و روی فرش نماز خود ایشان را نشانید و خودش کنارش نشست و با تمام صورت توجه بجانب او داشت با او بکنیه<sup>۱۸</sup> خطاب می‌کرد و پیوسته می‌گفت پدر و مادرم فدایت جانم قربانت من از دیدن این جریانها خیلی در شگفت بودم در همین موقع دربان وارد شده گفت موفق آمد (برادر خلیفه معتمد علی الله بود بنام احمد بن متوکل و سمت فرماندهی لشکر را داشت).

هر وقت موفق پیش پدرم می‌آمد نگهبانان و فرماندهان زیر دستش در فاصله مجلس پدرم تا جلو درب در دو طرف می‌ایستادند تا او وارد شود و خارج گردد پیوسته در این حال پدرم کمال توجه را بحضرت عسکری داشت تا چشمش بغلامان مخصوص موفق افتاد آنگاه گفت فدایت شوم اگر میل دارید حالا دیگر تشریف

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۶

ببرید بعد رو بغلامان خود نموده گفت از پشت صف ایشان را ببرید تا امیر آن جناب را نبیند منظورش همان موفق بود.

پدرم بااحترام حضرت عسکری از جای حرکت کرد او را در آغوش گرفت و صورتش را بوسید آن جناب تشریف برد.

من بغلامان و دربانان پدرم گفتم این کیست که پدرم این قدر به او احترام کرد گفتند مردی از علویان است بنام حسن بن علی که مشهور بابن الرضا است باز تعجب من بیشتر شد آن روز تا شب پیوسته در اندیشه و ناراحتی بودم و فکر در کار پدرم و او می‌کردم.

<sup>۱۸</sup> (۱) کنیه اسمی است که اولش اب یا ام باشد با کنیه صدا زدن نشانه احترام است.

پدرم عادت داشت پس از نماز عشاء می‌نشست و رسیدگی می‌کرد بکارهایی که باید بعرض خلیفه برساند.

وقتی مشغول کار خود شد من آمدم و در مقابلش نشستم رو بمن کرده گفت احمد! کار داری گفتم آری پدر اگر اجازه بفرمائید از شما سؤالی دارم گفت بگو اجازه داری هر چه مایلی بپرس گفتم پدر جان آن مرد که امروز صبح آنقدر نسبت به او احترام و تواضع کردی و جان خویش و پدر و مادرت را پیوسته فدایش می‌کردی که بود؟

گفت آن شخص امام رافضی‌ها است ابن الرضا. ساعتی سکوت کرد آنگاه گفت پسرم اگر خلافت از میان بنی عباس برود احدی از بنی هاشم شایسته آن مقام جز این شخص نیست بواسطه فضل و عفت و رفتار و بزرگواری و زهد و پارسائی و اخلاق پسندیده و شایستگی که در اوست اگر پدرش را دیده بودی مردی بود بزرگوار با عظمت خیر خواه و دانا.

بیشتر خشمگین شدم و در ناراحتی قرار گرفتم از حرفهایی که پدرم راجع به او گفت دیگر جز واری و جستجو از کار آن جناب کار دیگری نداشتم از هر یک از بنی هاشم یا سرهنگان و نویسندگان و قاضیان و فقهاء و دانشمندان یا سایر مردم که پرسیدم دیدم در نظر همه محترم و کمال موقعیت و شخصیت را دارد و خیلی

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۷

باو احترام می‌گذارند و همه از او ستایش و تمجید میکنند و او را بر سایر خانواده‌اش از پیر مردان و دیگران مقدم میدارند و همه معتقدند که او امام شیعیان است من نیز بعظمت و جلالت او یقین کردم و در نظر منم شخصیتی خیلی بالا پیدا کرد زیرا هر دوست و دشمنی را که دیدم از او ستایش و تعریف می‌کرد.

یکی از حاضرین مجلس که اشعری مذهب بود رو به او کرده گفت یا ابا بکر وضع برادرش جعفر چگونه است گفت جعفر کیست که نامش را میبری یا با او مقایسه کنی.

جعفر مردی است که آشکارا بفسق مشغول است و پیوسته مست و مخمور بی‌ارزشترین مردی است که دیده‌ام و پیوسته از شخصیت خود میکاهد مردی بی‌زبان و احمق است و بی‌ارزش و سبک.

بخدا قسم پس از درگذشت حسن بن علی با یاران خود پیش سلطان آمد من تعجب کردم خیال نمی‌کردم چنین کاری بکند.

جریان چنین بود که وقتی حسن بن علی علیه‌السلام بیمار شد خبر دادند پدرم که ابن الرضا بیمار است.

پدرم فوری پیش خلیفه رفت بعد برگشت پنج نفر از غلامان مخصوص خلیفه که کمال اعتماد را به آنها داشت به همراه پدرم بودند از آن جمله نحیر به آنها دستور داد که از خانه امام حسن دمی غافل نشوند و پیوسته متوجه حال و وضع او باشند.

آنگاه از پی چند پزشک فرستاد و دستور داد که صبح و شام رفت و آمد کنند و پیوسته مراقب حال او باشند.

پس از دو روز خبر آوردند که خیلی ضعیف و ناتوان شده پدرم صبح زود بجانب خانه او رفت و پزشکان را مامور کرد که از خانه ایشان خارج نشوند از پی قاضی القضاة فرستاد آمد پیش پدرم به او گفت ده نفر از کسانی که کمال

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۸

اعتماد را در دین و امانت و پرهیزگاری به آنها داری حاضر کن و با آنها در خانه حسن بن علی علیه السلام شب و روز باشید.

پیوسته در آنجا بودند تا اینکه چند روز از ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ گذشته بود از دنیا رفت سامرا یک پارچه عزادار شدند همه ناله و فغان داشتند و میگفتند (ابن الرضا) از دنیا رفت.

سلطان مأمورین را فرستاد تا خانه او را تفتیش و بازرسی کنند و درب تمام اطاقها را مهر و موم کنند و دستور داد که از فرزندش جستجو نمایند چند زن که وارد بحمل و بارداری زنان بودند آوردند و بآنها مأموریت دادند که بازرسی کنند کدامیک از زنان و کنیزان آن جناب باردار است گفتند زنی است که او حامله است او را در یک اطاق زندانی کردند و نحیر خادم و مأمورین او را نگهبان آن زن قرار دادند چند زن نیز با آن مأمورین در نگهبانی کمک می کردند<sup>۱۹</sup>.

بعد شروع به مقدمات دفن آن جناب کردند بازارها تعطیل شد پدرم با بنی هاشم و سپهداران و نویسندگان و تمام مردم در تشییع جنازه اش حضور داشتند در سامرا مثل اینکه قیامت بر پا شده بعد از اینکه آماده شد خلیفه فرستاد از پی ابی عیسی پسر متوکل و دستور داد بر او نماز بخواند جنازه را که گذاشتند ابو عیسی پیش رفت و صورتش را باز نموده به بنی هاشم و علویان و عباسیان و سپهداران و

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۸۹

---

<sup>۱۹</sup> (۱) جعفر بن علی پیش معتمد خلیفه عباسی رفت و جریان تولد پسر برادر خود حضرت حجت را گزارش داد معتمد غلامان خود را فرستاد آنها کنیزی بنام صیقل را گرفته از او جستجوی بچه را کرد او منکر شد ولی مدعی گردید که من حامله هستم تا بدین وسیله در جستجوی بچه نباشند صیقل را تحویل بابن ابی الشوارب قاضی دادند ولی ناگهان عبد الله بن یحیی بن خاقان از دنیا رفت و صاحب الزنج نیز در بصره قیام کرد دیگر توجهی بآن کنیز نداشتند از دست آنها خارج شد

نویسندگان و قاضیان و فقهاء و مردمان که جزء عدول بودند نشان داده گفت این حسن بن علی بن محمد بن رضا است که باجل خود در خانه‌اش از دنیا رفته که شاهد فوت ایشان از غلامان مخصوص خلیفه فلان کس و فلان کس ... و از پزشکان فلانی و از قاضیان فلان کس و فلان کس بوده است.

در این موقع روی صورتش را پوشانید از جای حرکت کرده بنماز پرداخت و پنج تکبیر گفت دستور داد جنازه‌اش را بردارند از داخل حیاط برداشتند و در همان محلی که پدرش دفن شده بود دفن کردند.

پس از دفن او و متفرق شدن مردم سلطان و یارانش خیلی ناراحت بودند در جستجوی فرزندش بسیار جستجو و تفتیش کردند از منازل و خانه‌ها و در مورد تقسیم میراثش توقف نمودند آنهایی که نگهبان صقیل بودند که مدعی بارداری بود دو سال صبر کردند تا یقین نمودند حامله نیست.

در این موقع میراث او را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند مادرش ادعای وصیت کرد در نزد قاضی نیز ثابت شد ولی سلطان پیوسته در جستجوی اثری از فرزندش بود.

پس از تقسیم شدن میراث جعفر پیش پدرم آمده گفت مقام پدر و برادرم را بمن بده هر سال بتو بیست هزار دینار طلا میدهم پدرم او را رانده و دشنامش داد گفت احمق سلطان با تمام قدرت شمشیرش را آخته و شلاقش را کشیده بود مبارزه می‌کرد با کسانی که مدعی بودند پدر و برادرت امام هستند تا دست از این اعتقاد بردارند ولی مقدورش نشده و نتوانست آنها را از این اعتقاد منصرف کند.

اگر تو در نظر شیعیان پدر و برادرت امام هستی دیگر احتیاج نداری که سلطان یا دیگری بتو این منصب را بدهد چنانچه دارای این مقام نیستی با تعیین کردن خلیفه امام نخواهی شد.

پدرم او را سبک شمرد و بسیار خوار نمود و دستور داد دیگر راهش ندهند تا وقتی زنده بود اجازه نداد پیش او بیاید ما دیگر از سامرا خارج شدیم و

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۰

وضع همان طور بود و خلیفه هنوز در جستجوی فرزند حسن بن علی است تا امروز.<sup>۲۰</sup>

در اعلام الوری - ص ۳۵۷ و کافی ج ۱ ص ۵۰۳ عین این روایت نقل شده است.

---

<sup>۲۰</sup> (۱) در ارشاد مفید ص ۳۱۸ بعد از این جملات، امروز در جستجوی فرزند اوست مینویسد گفت با اینکه راهی بیافتن او ندارد و شیعیانش معتقدند که امام حسن عسکری از دنیا رفت و دارای فرزندی بود که جانشین اوست در امامت.

مجلسی علیه الرحمه می‌نویسد:

شیخ در فهرست خود در ترجمه احمد بن عبید الله بن یحیی بن خاقان نوشته است احمد را مجلسی پیش آمد که در آن محل توصیف از ابو محمد حسن بن علی علیه‌السلام نمود که عبد الله بن جعفر حمیری گفت من با گروهی از آل سعد بن مالک و آل طلحه و دسته‌ای از تجار در یازدهم شعبان سال ۲۷۸ در مجلس احمد بن عبید الله در شهرستان قم بودیم که سخن از ساکنین سامرا از علویها و اولاد ابو طالب شد.

احمد بن عبید الله گفت در سامرا مردی را ندیدم مانند آن شخصیتی که یک روز پیش پدرم عبید الله بن یحیی بود بنام حسن بن علی سپس داستان را نقل نموده: ...

تا آخر.

اکمال الدین - ص ۱۴۹ ج ۲ محمد بن حسین بن عباد گفت حضرت امام حسن عسکری در نماز صبح روز جمعه از دنیا رفت در آن شب بدست خود نامه‌های زیادی برای مدینه نوشت در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در هنگام وفات جز صقیل کنیزش و عقید خادم و شخص دیگری غیر از این دو نفر که خدا از وجود او خبر دارد کسی وجود نداشت.

عقید گفت فرمود برایم آبی که با مصطکی<sup>۲۱</sup> جوشیده شده بیاور آب را آوردیم

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۱

فرمود اول نماز بخوانم برایم آب آماده کنید.

آب آوردیم در روی دامنش حوله‌ای گذاشتم.

از صقیل آب می‌گرفت و صورت خود را شستشو داد و دو دست را هر کدام یک مرتبه شست.

آنگاه سر و دو پای خود را مسح نمود نماز صبح را در رختخواب خود خواند آنگاه قده آب مصطکی را گرفت تا بیاشامد ظرف بدنانه‌های پیشین امام میخورد و دستش میلرزید صقیل ظرف را از دست مبارکش گرفت آن دم از دنیا رفت و در خانه خود در سامرا پهلوی پدرش دفن شد و بجانب نعمتها و تشریفات که خدا به او اختصاص داده رهسپار گردید بیست و نه سال تمام داشت.

<sup>۲۱</sup> (۲) مصطکی (کندر رومی).

ابن عباد در همین حدیث گفت: مادر حضرت عسکری بنام حدیث وقتی خبر درگذشت حضرت عسکری را شنید از مدینه آمد بسامرا داستانی مفصل دارد که خیلی طولانی است برخورد او با جعفر برادر حضرت عسکری که از مادرش مطالبه میراث می‌کرد و پیش سلطان از او شکایت نمود و آنچه نباید اظهار کند در مورد (ولادت فرزند امام حسن عسکری) افشاء و اظهار نمود.

در این موقع صقیل ادعای حمل کرد او را بنخانه تعهد بردند زنان متعهد و خدمتکاران و خانواده موفق و خدمتکارانش با زنان قاضی ابن ابی الشوارب پیوسته مراقب او بودند تا موقعی که انقلاب یعقوب لیث صفار پیش آمد و عبید الله بن یحیی بن خاقان ناگهان از دنیا رفت و اینها از سامرا خارج شدند و صاحب الزنج نیز در بصره قیام کرد و چیزهای دیگر که بالاخره آنها را مشغول نمود و توجهی بکار صقیل نکردند.

اکمال الدین: ابو الحسن علی بن محمد بن حباب گفت: أبو الأدیان نقل کرد که من خدمتکار حضرت امام حسن عسکری بودم و نامه‌هایش را بشهرها می‌بردم روزی در همان بیماری که منتهی بفوتش شد خدمتش رسیدم چند نامه نوشت و فرمود این

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۲

نامه‌ها را بمدائن میبری مسافرت پانزده روز طول میکشد روز پانزدهم وارد سامرا خواهی شد از خانه من صدای ناله و گریه خواهی شنید و مرا روی مغتسل برای غسل دادن گذاشته‌اند.

أبو الأدیان گفت: عرض کردم آقا پس در صورتی که چنین اتفاقی بیافتد امام ما کیست؟

فرمود: کسی که جواب نامه‌های مرا از تو بخواهد او جانشین من است.

عرض کردم باز هم توضیح بفرمائید.

فرمود: هر کس بر من نماز بخواند امام پس از من خواهد بود.

باز تقاضا نمودم بیشتر نشانه دهند.

فرمود: هر کس خبر دهد در همیان‌ها (کیسه چرمی جایگاه پول) چقدر است او جانشین من است.

دیگر جلال و عظمت امام مانع شد از اینکه بیرسم در همیان چیست؟ نامه‌ها را برداشته بطرف مدائن رهسپار شدم و جواب آنها را گرفتم و روز پانزدهم وارد سامرا شدم همان طوری که امام فرموده بود صدای شیون و ناله از خانه آن آقا

شنیدم دیدم جعفر بن علی برادرش بر در خانه است و شیعیان گرد او را گرفته بواسطه فوت برادرش تسلیت و بمقام امامت تهنیت می گویند.

من در دل با خود گفتم اگر امام این شخص باشد که امامت از میان رفته زیرا من کاملاً او را می شناختم که شراب خوار بود و قمار بازی می کرد و طنبور مینواخت من نیز جلو رفته و تهنیت گفتم اما چیزی از من نپرسید.

در این موقع عقید خارج شده گفت آقا برادرت کفن شده برای نماز تشریف بیاورید جعفر داخل شد شیعیان اطراف او را گرفتند از همه جلوتر سمان و حسن بن علی قتیل معتصم معروف بسلمه بود.

وارد حیاط که شدیم دیدیم حسن بن علی علیه السلام در تابوت گذاشته شده با کفن

زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۳

جعفر جلو رفت تا بر برادر خود نماز بخواند همین که شروع کرد بگفتن تکبیر کودکی که چهره ای گندم گون داشت و مویهای مجعد و بین دندانهای مبارکش گشاده بود خارج شد ردای جعفر را با دست گرفت و فرمود عقب برو عمو من باید بر پدرم نماز بخوانم.

جعفر عقب رفت با رنگ چهره ای که آشکارا بود از ناراحتی تغییر کرده کودک پیش رفت و نماز خواند آنگاه کنار قبر پدرش دفن شد.

در این موقع روی بجانب من نموده فرمود فلانی بده جواب نامه هائی که به همراه داری بایشان تقدیم کردم با خود گفتم این دو نشانه بعد بجانب جعفر بن علی رفتم آه میکشید حاجز و شاء رو بجعفر نموده گفت آقا این کودک که بود؟ تا اقامه حجت بر او شود گفت بخدا تا کنون او را ندیده و نمیشناسم.

ما نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند از امام حسن عسکری پرسیدند جانشین آقا کیست؟ مردم اشاره بجعفر بن علی کردند مسافرین قم سلام و تعزیت و تهنیت گفتند و اضافه نمودند که ما چند نامه و مقداری پول آورده ایم شما بفرمائید نامه ها متعلق بچه اشخاصی است و پولها چقدر است.

جعفر از جای حرکت کرد لباس های خود را تکانی داده از روی تعجب گفت میخواهند تا خبر از غیب بایشان بدهم.

در این موقع خادمی از خانه خارج شد گفت شما نامه فلان کس و فلان کس را آورده اید و همیانی به همراه شما است که در آن هزار دینار است ده دینار آن اثر نقش روی سکه رفته است پولها و نامه ها را به او دادند گفتند کسی که ترا فرستاده و این خبر را داده امام است.

جعفر بن علی پیش معتمد رفت و جریان را به او گزارش داد معتمد مأموران خود را فرستاد صقیل کنیز امام را گرفتند و از او محل کودک را جستجو کردند او انکار نمود و ادعای حمل کرد تا پی گیری از کودک نکنند او را بقاضی ابن ابی

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۴

شوارب سپردند ولی بواسطه فوت ناگهانی عبید الله بن یحیی بن خاقان و قیام صاحب الزنج در بصره از او فراموش کردند او نیز از پی کار خود رفت (الحمد لله رب العالمین لا شریک له).

ارشاد مفید ص ۳۲۵- می نویسد: حضرت امام حسن عسکری در اول ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ بیمار شد و در روز جمعه ششم ماه همان سال ۲۶۰ از دنیا رفت در هنگام فوت ۲۸ سال داشت در خانه ای که پدرش دفن شده بود در سامرا دفن شد و فرزند خود منتظر را بجای گذاشت.

با اینکه ولادت او را مخفی نموده بود و پیوسته پنهان نگاهش میداشت چون زمانی مشکل بود و خلیفه بسیار جستجو از فرزند امام می کرد و تمام سعی خود را در پیدا کردن او مصروف میداشت چون بین شیعه امامی این جریان مشهور بود و میدانستند که منتظر آن جنابند در زمان زندگی فرزند خود را باشخاص نشان نمیداد و نه پس از وفات عموم مردم اطلاع از او داشتند.

متصدی کار و وضع آن جناب برادرش جعفر بن علی شد و میراثش را تصاحب کرد و خیلی کوشید در زندانی کردن کنیزان امام و بدام انداختن همسرانش و مرتب بر کسانی که انتظار فرزند ارجمندش را داشتند خورده میگرفت چنانچه آنها را ناراحت کرد که از ترس متفرق شدند بواسطه این اوضاع کار بر بازماندگان امام حسن عسکری بسیار سخت شد از نظر گرفتاری و زندان و تهدید و خواری و ذلت و سلطان بالاخره نتوانست بر آنها پیروز شود.

جعفر اموال ظاهری حضرت عسکری علیه السلام را تصاحب شد خیلی کوشش کرد که شاید بتواند مقام برادر را در میان شیعیان بدست آورد ولی احدی قبول نکرد و اعتقادی پیدا نکردند پیش خلیفه وقت رفت از او خواست که مقام برادرش را به او تفویض کند و متعهد شد که سالیانه مقدار زیادی بپردازد و بهر وسیله ای که امکان داشت خود را بسطان نزدیک کرد ولی ذره ای استفاده نکرد.

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۵

جعفر را جریانهای زیادی است که صلاح ندیدم بیشتر توضیح دهم زیرا کتاب گنجایش آنها را ندارد ولی دوستان ائمه از آن جریانها مطلعند و در تاریخ نیز ثبت شده.

کفایه الاثر - محمد بن احمد مدائنی گفت از حضرت عسکری علیه السلام شنیدم که میفرمود در سال ۲۶۰ شیعیان من بچند دسته تقسیم می‌شوند در همان سال امام عسکری علیه السلام از دنیا رفت شیعیان بچند گروه تقسیم شدند بعضی بطرف جعفر رفتند بعضی در حالی که پیش او بودند در کارش شک داشتند برخی نیز متحیر ماندند و بعضی دیگر ثابت قدم در این راه ماندند بتوفیق خدای بزرگ.

مصباح کفعمی می‌نویسد: روز اول ماه ربیع الاول حضرت امام حسن عسکری از دنیا رفت و امامت منتقل بفرزند ارجمندش حضرت قائم گردید.

در اقبال الاعمال می‌نویسد: استاد مورد اعتماد محمد بن جریر طبری شیعه در کتاب تعریف و محمد بن هارون تلکبری و حسین بن مهران خطیب و مفید در مولد النبی و الاوصیاء و شیخ در تهذیب و حسین بن خزیمه و نصر بن علی جهضمی در کتاب موالید و خشاب نیز در کتاب موالید و ابن شهر آشوب در کتاب موالید خود مینویسند که وفات مولای ما حضرت عسکری علیه السلام در هشتم ماه ربیع الاول بوده است.

دروس: می‌نویسد در سامرا روز یکشنبه و مفید جمعه را نوشته هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ از دنیا رحلت فرمود.

در کافی نیز همان هشتم ربیع الاول را معین میکند در روضه کافی می‌نویسد مدت امامتش شش سال بود و در سن ۲۸ سالگی از دنیا رفت.

در مصباح کفعمی است که روز اول ماه ربیع از دنیا رفت در جای دیگر همان کتاب روز جمعه هشتم نوشته است می‌نویسد: معتمد آن جناب را مسموم کرد.

عیون المعجزات - احمد بن اسحاق بن مصقله گفت: خدمت حضرت

زندگانی حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار)، ص: ۲۹۶

عسکری علیه السلام رسیدم بمن فرمود احمد حال شما چگونه خواهد بود وقتی مردم در شک و حیرت باشند عرض کردم آقا وقتی خبر ولادت مولایمان بما رسید تمام ما از زن و مرد و بچه‌ای که شعور پیدا کرده بود قائل بامامت آن جناب شدیم و معترف بحق گردیدیم فرمود مگر نمیدانی که خداوند زمین را خالی از حجت نمی‌گذارد.

آنگاه حضرت امام حسن عسکری امر کرد مادرش بحج رود در سال ۲۵۹ و به او اطلاع داد که در سال ۲۶۰ چه خواهد شد بعد اسم اعظم و موارث انبیا و سلاح را بقائم حضرت صاحب الزمان علیه السلام سپرد مادر امام بجانب مکه رفت و

حضرت عسکری در ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ از دنیا رفت و در سامرا پهلوی پدر بزرگوار خود دفن شد سن مبارکش ۲۹ سال بود.

مروج الذهب: در سال ۲۶۰ حضرت ابو محمد حسن بن علی در خلافت معتمد از دنیا رفت و بیست و نه سال داشت او پدر مهدی منتظر امام دوازدهم است در نزد شیعیان دوازده امامی که آنها جمعیت شیعه را تشکیل می‌دهند معتقدین بامامت پس از درگذشت امام حسن عسکری و در اختلاف افتادند راجع بامام منتظر و به بیست فرقه تقسیم شدند.